بھاگ متی (حیدر محل) محمدؐ قلی قطب شاہ کی مشہور محبوبہ

الله یجتبی الیه من یشاء ویهدی الیه من ینیب
الحمد لله که کتاب مستطاب مصنفهٔ حجة الله مولانا شاه ولی الله مفسر و محدث دهلوی مسمّی به
الفوز الکبیر
مع
فتح الخبیر
اصول التفسیر
باهتمام احقر الانام محمد عبد الاحد عفی الله عنه الصمد بماه نومبر سنه ۱۸۹۸ع
در مطبع مجتبائی واقع دهلی مطبوع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

نعم الٰهی درباره این بندهٔ ضعیف بی شمارند واجل آنها توفیق فهم قرآن عظیم ست وسنن حضرت رسا
پناه علیه الصلوة والسلام برکتر ین امتیان ببسیار اند و اعظم آنها تبلیغ فرقان کریم ست آن حضـ
صلی الله علیه وآله وسلم قرآن را تلقین فرمود بقرن اول تا ایشان بقرن ثانی رسانیدند و همچنا
تا آنکه این درمانده را نیز از روایت و درایت آن حصه رسید اللهم صل علی هذا النبی ا
سیدنا ومولانا وشفیعنا افضل صلواتك وایمن برکاتك وعلی آ
اصحابه وعلماء امته اجمعین برحمتك یا ارحم الراحمین اما بعد میگوید فقیر ولی
ابن عبدالرحیم عاملهما الله تعالی بلطفه العظیم چون بر این فقیر دری از فهم کتاب الله کشادند خواست که
نکات نافعه که در تدبیر کلام الله یاران را بکار آید در رساله مختصری مضبوط نماید امید واری از عنایت
حضرت باری آن ست که طالب علمان را به مجرد فهم این قواعد راهی واسع در فهم معانی کتاب
کشاده گردد که اگر عمری در مطالعه تفاسیر یا گذرانیدن آنها بر مفسران علی انهم اقل قلیل فی هذا
بسر برند بآن ضبط و ربط بدست نیارند و سمیتها بالفوز الکبیر فی اصول التفسیر وما توفیقی
الا بالله علیه توکلت وهو حسبی ونعم الوکیل ومقاصد
رساله منحصر ست در پنج باب باب اول در بیان علوم پنجگانه که قرآن عظیم بطریق تنصیص
دلالت فرموده ست وگویا نزول قرآن بالاصالة برای آن بوده ست باب دوم در
وجوه خفاء نظم قرآن بنسبت اذهان اهل زمان و علاج آن وجوه باوضح بیان باب

بیان لطائف نظم قرآن و شرح اسلوب بدیع آن بقدر طاقت و امکان باب چهارم
بیان فنون تفسیر و حل اختلاف واقع در تفسیر صحابه و تابعین باب پنجم در ذکر جمله صالحه از
شرح غریب قرآن و اسباب نزول آن که مفسر را حفظ آن مقدار ضرورست و خوض در تفسیر بدون
آن ممنوع و محظور۔

باب اول در بیان علوم پنجگانه که قرآن عظیم بطریق تنصیص بیان آن فرموده است

باید دانست که معانی منطوقه قرآن خارج از پنج علم نیست علم احکام از واجب و مندوب
و مباح و مکروه و حرام خواه از قسم عبادات باشد یا معاملات یا تدبیر منزل یا سیاست مدنیه
و تفصیل این علم ذمه فقیه است و علم مخاصمه با چهار فرقه ضاله یهود و نصاری و مشرکین و منافقین
و تفصیل این علم ذمه متکلم است و علم تذکیر بآلاء الله از بیان خلق آسمان و زمین و الهام بندگان بآنچه
ایشان را در می بایست و از بیان صفات کامله او تبارک و تعالی و علم تذکیر بایام الله یعنی بیان وقائعی
که خدا تعالی ایجاد فرموده است از جنس انعام مطیعین و تعذیب مجرمین و علم تذکیر بموت
و ما بعد آن از حشر و نشر و حساب و میزان و جنت و نار و حفظ تفاصیل این علوم و الحاق احادیث
و آثار مناسبه آن وظیفه واعظ و مذکر است و بیان این علوم بروش تقریر عرب اول واقع شده نه
بروش تقریر متاخران پس در آیات احکام اختصاری که قاعده متن نویسان است و تنقیح قواعد
بعبارات غیر ضروریه که صناعت اصولیان است التزام نفرموده و در آیات مخاصمه التزام به مشهورات
و مسلمات و خطابیات نافعه اختیار نموده نه تنقیح براهین بروش منطقیان مناسبه در انتقال از مطلبی
بمطلبی که ادبای متاخرین است رعایت نکرده بلکه آنچه القای آن بر عباد خود مهم دانست
در پیش گرفت و فرموده هر چه مقدم شود گو شود و هر چه موخر شود گو شود و عامه مفسرین هر آیتی را از آیات
مخاصمه و آیات احکام بقصه مربوط سازند و آن قصه را سبب نزول آن انگارند اما محقق آنست
که مقصد اصلی از نزول قرآن تهذیب نفوس بشریست و دمغ عقائد باطله و اعمال فاسده
پس سبب نزول آن آن پس وجود عقائد باطله در مکلفین سبب نزول آیات مخاصمه است و وجود اعمال فاسده
و جریان مظالم در میان ایشان سبب نزول آیات احکام است و متنبه نشدن ایشان بتذکیر
آلاء الله و ایام الله و وقائع موت و ما بعد آن سبب نزول آیات تذکیر است خصوصیات قصص

جزئیه که تصدیع روایت آن کشیده اند چندان دخیل نیست الا در بعض آیات که آنجا تعریض
بوقایعی اتفاقی که در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم واقع شده یا پیش از زمان آنحضرت بوده
پیوسته اند وانتظاری که سامع را از شنیدن آن تعرض حاصل میشود بدون بسط قصه زائل نمی
پس لازم آمد که این علوم را بوجهی شرح کنیم که مؤنت ایراد قصص جزئیه لازم نباید. فصل

در قرآن مجید با چهار فرقهٔ ضاله مخاصمه واقع شده است مشرکین و یهود و نصاری و منافقین و این
مخاصمه بر دو قسم است یکی آنکه آن عقیدهٔ باطله را بیان کنند و تنصیص نمایند بر شناعت او و برآن انکار
کنند پس بس دیگر آنکه شبهات ایشان تقریر نمایند و آنرا بادلهٔ برهانیه یا خطابیه حل نمایند
خود را حنفا میگفتند و دعوی تدین بملت ابراهیمی میکردند و حنیف کسی را گویند که بملت ابراهیمی متدین
باشد و شعار آن ملت را لازم گیرد و شعار ملت ابراهیمی حج خانه کعبه است و استقبال آن در نماز و غسل
از جنابت و اختتان و سائر خصال فطرت و تحریم اشهر حرم و تعظیم مسجد حرام و تحریم محرمات نسبیه
و ذبح در حلق و نحر در لبه و تقرب بذبح و نحر خصوصا در ایام حج و در اصل ملت وضو و نماز و صوم از طلوع
تا غروب آفتاب و تصدق بر یتامی و مساکین و اعانت بر نوائب حق و صلهٔ ارحام مشروع بود
بفعل این اشیا در میان ایشان جاری بود اما جمهور مشرکین آنرا ترک نموده بودند و در میان
کان لم یکن شده بود و تحریم قتل و سرقه و زنا و ربا و غصب نیز در اصل ملت ثابت بود و انکار بر فعل
آنها فی الجمله جاری اما جمهور مشرکین مرتکب آن بودند و بحکم نفس اماره میرفتند و عقیدهٔ اثبات صانع
و آنکه خدا خالق آسمان و زمین است و مدبر حوادث عظام است و قادر بر ارسال رسل و مجازات
بر اعمال ایشان و مقدر حوادث عظام است و قادر قبل از وقوع آن و آنکه فرشتگان
مقرب خدا اند مستحق التعظیم اند نیز در میان ایشان ثابت بود و اشعار ایشان دلالت
اما جمهور مشرکین در این عقائد شبهات بسیار ناشی از استبعاد آن امور و عدم الفت باد
آن بهم رسانیده بودند و گمراهی ایشان شرک بود و تشبیه و تحریف و انکار معاد و استبعاد و در
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و فاش بودن اعمال قبیحه و مظالم در میان یکدیگر و ابتداع رسوم فاسده
و مندرس ساختن عبادات شرک آنست که غیر خدا را صفات مختصه خدا اثبات نماید مثل تصرف
در عالم باراده که تعبیر از آن بکن فیکون میشود یا علم ذاتی از غیر اکتساب بحواس و دلیل عقلی و منام

وماند آن یا ایجاد شفای مریض یا لعنت کردن بر شخصی و ناخوش بودن از وتا بسبب آن کراهت
تنگ یست یا بیمار و شقی کرد و رحمت فرستادن بر شخصی تا بسبب آن رحمت فراخ معیشت و صحیح
بدن و سعید باشد و این مشرکان در خلق جواهر و تدبیر امور عظام هیچ یک را شریک نمیدانستند
و چون خدا تعالی بر کاری ابرام فرماید هیچ یک را قدرت ممانعت اثبات نمیکردند بلکه اشتراک ایشان
در امور خاصه به بعضی بندگان بود گمان میکردند که مانند آنکه بادشاه عظیم القدر بندگان خاص خود را
باطراف ممالک می فرستد و ایشان را در امور جزئیه تا وقتی که حکم صریح بادشاه صادر نشده است
مختار و متصرف می دارد و خود بتدبیر امور جزئیه بندگان نمی پردازد و حواله سائر بندگان بنها ایشان میکند
و شفاعت قهرمان در باب خادمان و متوسلان ایشان قبول می نماید همچنین ملک علی الاطلاق
جل مجده بعضی بندگان خود را خلعت الوهیت داده است و رضا و سخط ایشان در سائر بندگان
اثر میکند پس واجب می دانستند تقرب بآن بندگان خاص تا شایستگی قبول ملک مطلق حاصل
شود و شفاعت برای ایشان در مجاری امور درجه پذیرائی یابد و بلاحظه این امور سجده بسوی ایشان
و ذبح برای ایشان و حلف بنام ایشان و استعانت در امور ضروریه بقدرت کن فیکون ایشان
تجویز می نمودند و صورتها از سنگ و صفر و روئین مثل آن تراشیده قبله توجه بآن ارواح ساختند
تا جاهلان رفته رفته آن سنگ ها را بذاتهای خود معبود انگاشتند و خلط عظیم راه یافت و تشبیه
عبارت از اثبات صفات بشریه است خدا را تبارک و تعالی پس میگفتند که ملائکه دختران خدااند و
میگفتند که شفاعت بندگان خود قبول میکند اگرچه رضامندی نباشد چنانکه بادشاهان نسبت
برای کبار گاهی چنین میکنند و علم و سمع و بصر که لائق جناب الوهیت است چون در ذهن ایشان
نمیگرفت بر علم و سمع و بصر خود قیاس میکردند و در تجسیم و تحیز می افتادند و بیان تحریف آنست که اولاد حضرت
سکان کرفتن ۱۲
اسمعیل ع بر شریعت جد بزرگوار خود بودند تا آنکه عمرو بن لحی لعنة الله علیه پیدا شد و برای ایشان اصنام
وضع کرد و عبادت آنها مشروع ساخت و بلیه کردن بحایر و سوائب و حام و استقسام بازلام
مثل آن برای ایشان اختراع نمود و این حادثه پیش از بعثت آن حضرت صلی الله علیه وسلم
سال وقوع یافت و از آنجمله در هر باب تمسک بآثار آبار خود می نمودند و آن را یکی از حجج
نندند اگرچه انبیاء سابق حشر و نشر بیان فرموده اند اما نه باین شرح و بسط که در قرآن

عظیم مذکور ست لهذا جمهور مشرکین بران مطلع نبودند و مستبعد می انگاشتند واین جماعه اگرچه
نبوت حضرت ابراهیم ع و حضرت اسمعیل بلکه نبوت موسی علیهم السلام نیز اعتراف نموده بودند اما
صفات بشریه که حجاب جمال باکمال انبیاست ایشانرا تشویش میداد و حقیقت تدبیر الهی که
مقتضی بعثت انبیاست نشناختند چون مالوف بمماثلت رسول بمرسل بودند آنرا استبعاد می نمودند
درین باب شبهات واهیه نامسموعه درمیان می آوردند مانند آنکه محتاج بشراب وطعام نبی چرا باشد
و خدا تعالی فرشته را چرا نفرستد و بهر آدمی جدا جدا وحی نازل نکند و علی هذا الاسلوب واگر در تصویر
حال مشرکین و عقائد و اعمال ایشان توقف داری احوال محترفان اهل زمان خصوصا آنانکه باطراف
دار الاسلام سکونت دارند ملاحظه کن که ولایت را چه خیال کرده اند با وجود اعتراف بر ولایت اولیاء
متقدمین درین زمانه وجود اولیا محال می انگارند و بقبور و آستانه ها میروند و انواع شرک بعمل می آرند
تشبیه و تحریف چگونه در ایشان راه یافته است و بحکم حدیث صحیح لتتبعن سنن من کان قبلکم ازین آفات
هیچ چیز نیست مگر امروز قومی مرتکب آنند و معتقد مثل آن عافانا الله سبحانه من ذلک
بالجمله خدا تعالی برحمت خود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را درمیان عرب مبعوث ساخت و آنحضرت را
باقامت ملت حنیفه امر فرمود و در قرآن عظیم با ایشان مخاصمه نمود و در مخاصمه تمسک بمسلمات
ایشان از بقایای ملت حنیفه واقع شد تا الزام متحقق شود پس جواب اشراک اولا طلب دلیل ست
و نقض تمسک به تقلید آبا و ثانیا عدم مساوات این بندگان با خدای تبارک و تعالی و اختصاص
خدا باستحقاق اقصی غایت تعظیم بخلاف این بندگان و ثالثا بیان اجماع انبیا بر این مسئله وما ارسلنا
من قبلک من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون و رابعا بیان شناعت
عبادت اصنام و سقوط احجار از مراتب کمالات انسانیه فکیف مرتبة الالوهیة و این جواب مسوق ست
برای قومی که اصنام را معبود لذاته انگارند و جواب تشبیه اولا طلب دلیل ست و نقض تمسک
به تقلید آبا و ثانیا بیان ضروری بودن مجانست درمیان والد و ولد و آن مفقود
شناعت اثبات مکروه و مضموم پیش خود خدارا تبارک و تعالی الربکم البنات
مسوق ست برای قومی که به مشهورات و متوهمات شعریه خوگر شده اند و
بودند و جواب تحریف بیان عدم نقل آن ست از ائمه ملت و بیان آنکه این

غیر معصوم ست و جواب استبعاد حشر و نشر اولاً قیاس است بر احیاء ارض و مانند آن و تنقیح مناط که
شمول قدرت و امکان اعاده است و ثانیاً بیان موافقت اهل کتب الٰهیه است در اخبار آن و
جواب استبعاد رسالت اولاً بیان وجود آن ست در انبیای متقدمین وما ارسلنا من
قبلک الا رجالا نوحی الیهم ویقول الذین کفروا لست مرسلا قل کفی بالله شهیدا بینی
وبینکم ومن عنده علم الکتاب وثانیاً رفع استبعاد به بیان آنکه اینجا رسالت عبارت
از وحی ست قل انما انا بشر مثلکم یوحی الیّ وتفسیر وحی بانچه محال نبود وما کان لبشر ان یکلمه الله الایة
وثالثاً بیان آنکه عدم ظهور معجزاتی که اقتراح آن می کنند و عدم موافقت حق با ایشان در تعیین شخصی که
پیغامبری آن میخواهند و با فرشته را پیغامبر نساختن یا بهر کس وحی نفرستادن بنابر مصلحت کلیه است
که علم ایشان از ادراک آن قاصر ست و چون اکثر مبعوث الیهم مشرکین بودند این مضامین را در
سورهای بسیار باسالیب متعدده بتاکیدات بلیغه اثبات فرمود و از اعاده آن مراتب کثیره
تحاشی ننمود آری مخاطبه حکیم مطلق بنسبت این جاهلان چنین باید و در مقابله این بیعقلان سخن گفتن
همچنین تاکید شاید ذلک تقدیر العزیز العلیم ویهود بتوریت ایمان آورده بودند و ضلالت ایشان
تحریف احکام توریت بود خواه تحریف لفظی باشد خواه تحریف معنوی وکتمان آیات آن و افترا بالحاق آنچه
از ان نیست بآن و تساهل در اقامت احکام آن و مبالغه در تعصب مذهب خود و استبعاد رسالت حضرت
پیغامبر ما صلی الله علیه وآله وسلم و بی ادبی و طعن بنسبت آنحضرت صلعم بلکه بنسبت خداء تبارک وتعالی نیز و مبتلا
بودند به بخل و حرص وغیر آن اما در تحریف لفظی در ترجمه توریت و امثال آن بکار می بردند نه در اصل توریت
پیش این فقیر این چنین محقق شده وهو قول ابن عباس و تحریف معنوی تاویل فاسد ست بحمل آیتی بر غیر
معنی آن بسبب زورهی و انحراف از راه مستقیم از انجمله آنست که فرق میان متدین فاسق وکافر جاحد در
هر ملتی بیان کرده اند و کافر را خلود نار و عذاب شدید اثبات نموده اند و فاسق را خروج از نار بشفاعت
انبیا درست کرده اند در تقریر این معنی در هر ملتی اظهار نام متدین بآن ملت کرده اند و در توریت یهودی
و عبری را این منزلت اثبات نموده اند و در انجیل نصرانی را درین مرتبه داشته اند و در قرآن عظیم مسلمانان
را این مرتبت نهاده اند و مناط حکم ایمانست بخدا و روز آخرت و انقیاد پیغامبری که بر ایشان
مبعوث باشد و عمل بشرائع ملت و اجتناب از منهیات آن نه خصوص هیچ فرقه لذا نها پس یهود

دانستند که هر که یهودی باشد یا عبری البته بهشتی خواهد بود و شفاعت انبیاء او را خلاص خواهد ساخت
و جز چند روز در دوزخ نخواهد ماند اگرچه آن مناط حکم متحقق نشود و ایمان بخدا بوجهی آورده باشد که صحیح
نبود و از ایمان بآخرت و برسالت پیغامبری مبعوث بایشان حظی ادراک نکرده باشد و این غلط
صرف ست و جهل محض چون قرآن عظیم مهیمن ست بر کتب سابقه و مبین مواضع اشکال آن
شبه را بر وجه اتم کشف فرمود بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته فاولئك اصحاب
النار هم فیها خالدون   و از انجمله آنست که در هر ملتی احکام بحسب مصالح آن عصر بیان نموده اند
و در تشریع بر وفق عادات قوم سلوک نموده اند و بتاکید اخذ بآن و ادامت عمل و اعتقاد بران و
حصر حقیت دران امر فرموده اند و مراد آنست که دران عصر و دران زمان حقیت دران اعمال محصور ست
و ادامت ظاهری مراد ست نه ادامت حقیقی یعنے تا آنکه نبی دیگر نیاید و پرده خفا از روی نبوت وی
انداخته نشود و ایشان آن را بر استحاله نسخ یهودیت حمل کرده اند و وصیت اخذ بآن ملت فی الحقیقت
معنیش وصیت اخذ بایمان و اعمال صالحه است خصوصیت آن ملت لذاتها معتبر نیست ایشان
خصوصیت را معتبر دانسته گمان کردند که یعقوب علیه السلام اولاد خود را بیهودیت وصیت کرده است
و از انجمله آنست که خدا تعالی در هر ملتی انبیاء و تابعان ایشان را به لقب مقرب و محبوب تشریف
داده است و منکران ملت را بصفت مبغوضیت نکوهیده است و درین باب بلفظ شائع در هر قوم تکلم
واقع شد اگر لفظ ابنا بجای محبوبان ذکر شده باشد چه عجب یهود گمان کردند که آن تشریف دائر بر اسم یهودی
عبری و اسرائیلی ست و ندانستند که دائر بر صفت انقیاد و خضوع و تشبیه براه حق است که ببعثت
انبیاء لاغیر و ازین قبیل تاویلات فاسده بسیار در خاطر ایشان مرکوز شده بود و آنرا از آبا و اجداد
خود فرا گرفته قرآن ازاله این شبهات بر وجه اتم فرمود و کتمان آیات آن ست که بعضی احکام و آیات
را برای محافظت جاه شریفی یا برائی طلب ریاستی اخفاء می نمودند تا اعتقاد مردمان نسبت ایشان
متلاشی نشود و بترک عمل بآن آیات ملام نشوند از انجمله آنست که رجم زانی در توریت مذکور ست
و ایشان بنا بر اجماع احبار خود بر ترک رجم و اقامت جلد و تحمیم وجه بجای آن آنرا ترک کرده بودند
و از خوف فضیحتی آن را می پوشیدند و از انجمله آنست که آیاتی را دران بشارت هاجره و اسمعیل علیهما
السلام است به بعثت نبی در میان اولاد ایشان و اشارت بوجود ملتی که در سرزمین حجاز شیوع

تمام پیدا کند و بسبب آن جبال عرفات بہ تلبیہ مملو گردد و از اطراف اقالیم قصد آن موضع کنند و آن آیات تا حال در توریت ثابت ہست تاویل میکردند کہ اخبار رست بوجود این ملت نہ امر ست با خذ آن و می گفتند ملتحمۃ کتبت علینا و چون این تاویل رکیک را ہیچ کس نمی شنید و پیش ہیچکس صحت نداشت با یکدیگر تواصی میکردند با خفاء آن و تجویز اظہار آن بہر عام و خاص نمیکردند اتحدثونہم بما فتح اللہ علیکم لیحاجوکم بہ عند ربکم چہ بلا جاہل بودند منت نہادن خدا بر ہاجرہ و اسمعیل باین مبالغہ و ذکر این ہمت بدین تشریف ہیچ احتمال دارد کہ حمل بر اخبار آن عجائب و تعریض بتدین آن نمود سبحانک ہذا افک عظیم و اما افترا پس سبب آن دخول تعمق و تشدد و سنت براحبار و رہبان ایشان و استحسان یعنی استنباط بعض احکام بنا بر ادراک مصلحت دران بدون نص شارع و استنباطات واہیہ را رواج دادن پس اتباع آنرا ملحق با صل ساختند و اتفاق سلف خود را یکی از حجج قاطعہ گمان می کردند خود در انکار نبوت حضرت عیسیٰ علیہ السلام ہیچ مستند ایشان نیست مگر اقوال سلف و ہمچنین در بسیاری از احکام و اما مساہلہ در اقامت احکام آن و ارتکاب بخل و حرص خود ظاہر ست کہ مقتضی نفس امارہ ہست و آن برہمہ کس غالب است الا من شاء اللہ ان النفس لامارۃ بالسوء الا ما رحم ربی اما این رذیلت اہل کتاب رنگی دیگر پیدا کردہ بود کہ تکلف می کردند برای تصحیح آن بہ تاویل فاسد و آنرا در رنگ تشریع اظہار می نمودند و اما استبعاد در رسالت حضرت پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس سبب آن اختلاف عادات انبیا و احوال ایشان ست در اکثار تزویج و تقلیل آن و آنچہ بدان ماند و اختلاف شرائع ایشان و اختلاف سنت اللہ در معاملہ انبیا و بعثت پیغامبر از قوم بنی اسمعیل بعد از آنکہ جمہور انبیا از بنی اسرائیل بودند و امثال آن و اصل درین مسئلہ آنست کہ نبوت بمنزلہ اصلاح نفوس عالم ست و تسویہ عادات و عبادات ایشان نہ ایجاد اصول بر و اثم ہر قومی در عبادات و تدبیر منزل و سیاست مدنیہ عادتی دارند اگر نبوت دران قوم پیدا شود آن عادات را براندخت نکند و از سر نو ایجاد دیگر نماید بلکہ تمیز نماید درمیان عادات آنچہ بر قاعدہ باشد و موافق مرضی حق بود باقی گذارد و آنچہ خلاف آن باشد تغییر دہد بقدر ضرورت و تذکیر بآلاء اللہ و بایام اللہ نیز بہمان اسلوب میشود کہ درمیان ایشان شائع باشد و بدان آشنا شدہ باشند پس بسبب این نکتہ

شرائع انبیا مختلف شده و مثل این اختلاف اختلاف حکم طبیب است چون تدبیر دو بیمار کند یکی را دوای
سرد و بد و غذای بارد وصف کند و دیگری را دوای حار و غذای حار امر نماید و غرض طبیب در هر دو جا
یکی است و آن اصلاح طبع و ازاله مفسد لا غیر باشد که در هر اقلیمی دواو غذا علیحده وصف کند بحسب عادت
آن اقلیم و در هر فصلی تدبیری دیگر اختیار نماید بحسب طبع آن فصل همچنان حکیم حقیقی جل مجده چون خواست
که آن بیماران مرض نفسانی را معالجه نماید و تقویت طبع قوت ملکیه و ازاله مفسدان ایجاد فرماید بسبب
اختلاف اقوام و عادات و مشهورات و مسلمات هر عصر آن معالجه مختلف شد بالجمله اگر نمونه یهود خواهی
که ببین علمای سوء که طالب دنیا باشند و خو گرفته به تقلید سلف و معرض از نصوص کتاب و سنت و تعمق
و تشدد یا استحسان عالمی را مستند ساخته از کلام شارع معصوم بی پروا شده باشند و احادیث موضوعه
و تاویلات فاسده را مقتدای خود ساخته باشند تماشا کن کانهم هم اما نصاری به حضرت عیسی علیه
السلام ایمان آورده بودند و ضلالت ایشان آن بود که خدای را تبارک و تعالی سه شعبه متغایر بوجه
من الوجوه و متحد بوجه آخر میدانستند و آن شعب را اقانیم ثلثه میگفتند یکی اب و آن بازاء مبداء عالم بود و دیگری ابن و
آن بازاء صادر اول است که بمعنی عام شامل جمیع موجودات است و دیگر روح القدس و آن
بازاء عقول مجرده بود و اعتقاد میکردند که اقنوم ابن بروح عیسی نازع نموده یعنی چنانکه جبرئیل علیه السلام
بصورت آدمی ظاهر میشود همچنین ابن بصورت روح عیسی ظهور نمود پس عیسی هم خدا است و هم ابن الله
و هم بشر و احکام بشریه و الهیه هر دو بروی جاریست و درین باب متمسک به بعض نصوص انجیل میشوند
که در انجا لفظ ابن واقع شده بعض افعال الهیه را بخود نسبت داده اند جواب اشکال اول بر تقدیر
تسلیم آنکه کلام حضرت عیسی باشد نه محرف آنست که لفظ ابن در زمان قدیم بمعنی محبوب و مقرب
و مختار بوده است چنانکه بسیاری از قرائن در انجیل دلالت می کند و جواب اشکال ثانی آنست
که بر سبیل حکایت است چنانکه ایلچی پادشاه می گوید که ما فلان ملک را فتح کردیم و فلان قلعه را بهم
زدیم و در حقیقت متکلم راجع است به پادشاه و ایلچی که بجز ترجمانی نیست و نیز می تواند بود که طریق وحی بر
عیسی انطباع معانی بوده است در لوح نفس ایشان از قبل عالم علی نه تمثل حضرت جبرئیل ع بصورت
بشریه و القاء کلام پس بسبب این انطباع کلامی از حضرت ایشان جاری میشد که مشعر نسبت
آن افعال بخود باشد و الحقیقة غیر حقیقة بالجمله خدا تعالی رد این مذهب باطل فرموده و بیان نمود که

عیسی بندهٔ خدا است و روح پاک وی که در رحم مریم صدیقه نفخ کرد و او را بروح القدس تائید داد و
عنایت خاص در بارهٔ او مرعی داشت بالجمله اگر بفرض خدا تبارک و تعالی در کسوت روحی که از جنس
سائر ارواح است برآمده باشد و تدریع به بشری کرده بود و چون این نسبت را بنیک شکل فهیم لفظ اتحاد
برین معنی جاری نباشد لا بتسامح و اقرب الفاظ باین معنی تقویم و مثل آن بود تعالی عما یقول الظلمون
علوا کبیرا اگر خواهی که نمونه آن ازین فریق ملاحظه کنی امروز اولاد مشائخ و اولیا را تماشا کن که در حق
آبا خود چه ظنون دارند و تا کجا کشیده برده اند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و نیز از
ضلالت ایشان یکی آنست که جزم میکنند که حضرت عیسی مقتول شده است و فی الواقع در قصه
عیسی ع اشتباهی واقع شده بود و رفع بر آسمان را قتل گمان کردند و کابرا عن کابر همان غلط را روایت
نمودند خدا تعالی در قرآن شریف ازاله شبه فرمود که ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم در انجیل آنچه
مقوله حضرت عیسی ازین باب مذکور است مضمونش اخبار است به جرات یهود و اقدام ایشان بر قتل
هر چند که خدا تعالی ازین مهلکه نجاتی میسر کرد و آنچه مقوله حواریان است منشای آن وقوع اشتباه است
و عدم اطلاع بر حقیقت رفع که مالوف اذهان و مسموع نبود و نیز از ضلالت ایشان یکی آنست که
می گویند که فارقلیطا موعود همان عیسی است که بعد قتل پیش حواریان آمد و ایشان را به تمسک انجیل
وصیت کرد و می گویند عیسی وصیت کرده است که متنبیان بسیار پیدا خواهند شد پس هر که نام مرا
گیرد سخن او قبول کنید و الا نه کنید قرآن عظیم بیان فرمود که بشارت حضرت عیسی بر پیغمبر ما صلی الله علیه
وسلم منطبق است نه بر صورت روحانیه حضرت عیسی زیرا که در انجیل گفته شد که فارقلیط ابدی در میان
شما باشد و تعلیم علم کند و پاک سازد مردمان را و این معنی جز حضرت پیغامبر ما ظاهر نشد و نام عیسی گرفتن
عبارت از آنست که اثبات نبوت ایشان کند نه آنکه اله گوید یا ابن الله اما منافقان دو قسم بودند
گروهی به زبان کلمه ایمان میگفتند و دل ایشان مطمئن بود بکفر و جحود و صرف بخاطر اظهار می کردند و در حق ایشان است
فی الدرک الاسفل من النار گروهی داخل شدند در اسلام بضعف مثلا به عادات قوم خود معتاد اند
اگر قوم مسلمان باشد ایشان نیز مسلم شوند و اگر کافر باشد ایشان نیز کافر و مثلا اتباع لذات دنیویه دنیه
بر دل ایشان چندان هجوم کرده است که محبت خدا و محبت رسول را جای نگذاشته یا حرص مال
و حسد و حقد و مثل آن مالک قلب ایشان شده است که حلاوت مناجات و برکات عبادات را

بخاطر ایشان جای نگذاشت و مثلا اشتغال بامور معاش چندان مشغوف خود ساخت که اهتمام بامر معاد و آنرا لتوقع داشتن و در فکر آن افتادن فرصت نداد و مثلا در رسالت حضرت پیغمبر ظنون واهیه و شبهات رکیکه بخاطر ایشان میگذرد هرچند تا آنجا نمی رسد که خلع ربقهٔ اسلام کنند و ازان با بکلی برآیند و منشاء آن شکوک جریان احکام بشریت ست بر حضرت پیغامبر و ظهور ملت اسلامیه در صورت غلبهٔ ملوک بر اطراف ممالک و مانند آن و مثلا محبت قبائل و عشائر ایشان ما هر آن داشت که در نصرت ایشان و تقویت و تائید ایشان هرچند خلاف اهل اسلام باشند سعی بلیغ به تقدیم رسانند و درین مقابله امر اسلام را سست کنند و این قسم نفاق عمل و نفاق اخلاق است و نفاق اول بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نتوان دانست که از قبیل علم غیب ست و بر مرکوز قلب اطلاع نتوان یافت و نفاق ثانی کثیر الوقوع لاسیما در زمان ما و اشاره بهمین نفاق ست آنچه در حدیث آمده ثلث من کن فیه کان منافقا خالصا اذا حدث کذب واذا وعد اخلف و اذا خاصم فجر وهم المنافق بطنه وهم المؤمن فرسه الی غیر ذلک من الاحادیث خدای تعالی اعمال و اخلاق ایشان را در قرآن عظیم آشکارا ساخت و از احوال این دو گروه چیزی بسیار بیان فرمود تا همه امت ازان احتراز نمایند و اگر خواهی از منافقان نمونه ببینی برو در مجلس امرا و مصاحبان ایشان را ببین که مرضی ایشان را بر مرضی شارع ترجیح میدهند در انصاف هیچ فرق نیست در میان آنانکه کلام آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بواسطه شنیده نفاق ورزیدند و در میان آنانکه الحال پیدا شده اند و بطریق یقین حکم شارع معلوم کرده اند بعد ازان بر اینشار خلاف آن اقدام می نمایند و علی هذا القیاس جماعه از معقولیان که شکوک و شبهات بسیار بخاطر دارند و معاد را نسیا و منسیا ساخته اند نمونهٔ آن گروه اند بالجمله چون قرآن بخوانی گمان مکن که مخاصمه با قومی بود که بودند و در گذشتند بلکه بحکم حدیث لتتبعن سنن من قبلکم هیچ بلای نبود مگر امروز نمونهٔ آن موجود ست پس مقصود اصلی بیان کلیات آن مقاصد ست نه خصوصیات آن حکایات ایشست آنچه درین کتاب از بیان عقائد این فرق ضاله و تقریر احوبهٔ آنها میسر شد و آن در فهم معانی آیات مخاصمه انشاء الله تعالی کافیست

فصل در بقیهٔ مباحث علوم پنجگانه باید دانست که نزول قرآن برای تهذیب طوائف ناس ست

از عرب و عجم حضر و بدو پس حکمت الٰہی مقتضی آن باشد که در تذکیر بآلاء اللہ زیاده از آنچه معلوم اکثر افراد
بنی آدم بود خطاب نکرد و زیاده از آن بحث و تفتیش بکار نیاورد و سخن در اسماء اللہ و صفات اللہ
بوجهی مسوق ساخت که بادراکی و فطانتی که افراد انسان در اصل فطرت بر آن مخلوق اند بدون
ممارست حکمت الٰہیه و بدون مزاولت علم کلام آنرا توانند احاطه نمود و بفهم آن رسید پس اثبات
ذات مبدأ اجمالاً فرمود که این علم ساریست در افراد بنی آدم هیچ طائفه از ین جماعه در اقالیم صالحه و
ازمنه قریبه به اعتدال نه بینی که منکر آن باشد و چون اثبات صفات بطریق امعان و تحقیق حقائق
نسبت ایشان ممتنع بود و اگر اصلاً بر صفات الٰہی مطلع نشوند بمعرفت ربوبیت که انفع اشیا
در تهذیب نفوس ہمانست نرسند حکمت الٰہی مقتضی آن شد که از صفات کامله بشریه آنچه می بینند
و بوجود آن تمدح میان ایشان جاریست چندی برگزیده آنرا بازاء معانی غامضه که عقول بشر را حسبان
جلال او راه نیست استعمال فرموده نکته لیس کمثله شیء تریاق داء عضال جهل مرکب ساخت و
چندی از صفات بشریه که در اثبات مثل آن ثوران اوهام بجانب عقائد باطله حاصل میشد
مثل اثبات ولد و بکا و جزع منع فرمود اگر بیک نگاهی جریان بر مسطر علوم نوعیه انسان تخمیر
حکمتیه ایشان و تمیز صفاتی که اثبات آن میتوان کرد و در انها خللی نمی آید از صفاتی که ثوران اوهام
باطله می نماید امری دقیق ست که اذهان عامه بآن نتوان رسید لاجرم این علم توقیفی آمد و رخصت تکلم
بآنچه خواهند داده نشد و از آلاء اللہ و آیات قدرت او جل و علا آن را اختیار فرمود که حضر و بدو و عرب و عجم
یکسان فهم کنند لهذا ذکر نعم نفسانیه که مخصوص علما و اولیا باشد در میان نیاورد و از نعمتهای ارتفاقیه
مخصوصه به ملوک خبر نداد پس آنچه ذکر آن می بایست کرد مثل خلق سموات و ارض ست و انزال ماء
از سحاب و جاری ساختن آن از ارض و برآوردن انواع اثمار و حبوب و ازهار بواسطه آب و الهام
صناعات ضروریه و اقدار بر فعل آنهاست و در مواضع بسیار تنبیه بر اختلاف احوال مردمان در وقت
هجوم مصائب و انکشاف آنها تقریر کرده آمد از امراض نفسانیه کثیرة الوقوع ست و از ایام اللہ
یعنی وقائعی که آنرا احداث فرموده ست از مثل انعام مطیعین و تعذیب عصاة آنرا اختیار فرموده
که بگوش ایشان رسیده باشد و اجمالاً ذکری از ان شنیده باشند مثل قصص قوم نوح و عاد و ثمود که عرب
نزاباً عن جد تلقی نموده بودند و مثل قصص حضرت ابراهیم و انبیای بنی اسرائیل که بسبب یهود با عرب

در قرون بسیار مانوس استماع ایشان شده بود نه قصص شاذه غیر مانوسه ایراد فرمود و نه اخبار مجازات فارس و هنود را ذکر نمود و از قصص مشهوره جماعی چند انتزاع فرموده که در تذکیر ایشان بکار آید نه سرد تمام قصص بجمیع خصوصیات آنکه و حکمت درینجا آنست که چون عوام قصه نادره غایت ندرت شنوند یا پیش ایشان استقصا در ذکر خصوصیات قصص کرده شود به نفس آن قصص میل نمایند و از تذکر که غرض اصلی همان ست در مانند و این سخن بدان ماند که عارفی گفته است که ازان باز که قواعد تجوید را مردمان یاد گرفتند از خشوع در تلاوت باز ماندند و ازان باز که مفسران در وجوه بعیده تفسیر سخن راندند علم تفسیر نادر کالعدم شد پس ازان قصص که مکرر در قرآن می آید قصه خلق آدم از ارض ست و سجده کردن فرشتگان و سر باز زدن شیطان ملعون شدن او و سعی کردن او از آن باز در اغوای بنی آدم ست و قصه مخاصمه حضرت نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب با قوام خود در باب توحید و امر معروف و نهی منکر و سر باز زدن آن اقوام و شبهات رکیکه آوردن ایشان و جواب دادن حضرات انبیا و عقوبت الهی آن اشقیا را و ظهور نصرت او تعالی بنسبت انبیا و تابعان ایشان و قصص حضرت موسی با فرعون و فرعونیان و با سفهای بنی اسرائیل و مکابره ایشان با حضرت ایشان و قیام خدا تعالی بعقوبت آن اشقیا و ظهور نصرت او مرة بعد مرة بنسبت جناب اعلی و قصه خلافت داؤد و سلیمان و آیات و کرامات ایشان و محنت ایوب و یونس و ظهور رحمت الٰهی برایشان و استجابت دعای زکریا و قصص عجیبه حضرت عیسیٰ و تولد ایشان بی پدر و تکلم ایشان در مهد و ظهور خوارق عادات از ایشان پس این قصص باطوار مختلفه اجمالا و تفصیلا بحسب مقتضای اسلوب سور مذکور شد و ازان قصص که در یک جا یا دو جا فقط مذکور شد رفع حضرت ادریس ست و مناظره حضرت ابراهیم با نمرود و رویت احیاء طیر و ذبح فرزند و قصه حضرت یوسف و قصه تولد حضرت موسی و القای ایشان در یم و قتل ایشان قبطی را و گریختن بمدین و تزوج آنجا و دیدن نار بر شجره و سخن شنیدن ازان و قصه ذبح بقره و قصه ملاقات حضرت موسی با خضر و قصه طالوت و جالوت و قصه بلقیس و قصه ذو القرنین و قصه اصحاب کهف و قصه دو مرد که محاوره کردند با یکدیگر و قصه اصحاب جنت و قصه رسل ثلثه حضرت عیسیٰ که او را کفار شهید ساختند و قصه اصحاب الفیل پس مقصود ازین قصص نه معرفت النفس آنهاست بلکه مقصود انتقال ذهن سامع ست بوقائع

شرک و معاصی و عقوبت خدا تعالی برانها و مطمئن شدن بنصرت خدا تعالی و ظهور عنایت او در باب مخلصین و از ذکر موت و ما بعد آن کیفیت موت انسان و بیچارگی او دران ساعت و عرض جنت و نار بعد از موت و ظهور ملائکه عذاب بیان فرمود و اشراط قیامت از نزول حضرت عیسیٰ و خروج دجال و یاجوج و ماجوج و نفخهٔ صعق و نفخهٔ قیام و حشر و نشر و سوال و جواب و میزان و یافتن نامهای اعمال بیمین و شمال و درآمدن مومنین به بهشت و درآمدن کفار بدوزخ و اختصام اهل نار تابعان و متبوعان بایکدیگر و منکر یکدیگر شدن و یکدیگر را لعن کردن و اختصاص اهل ایمان برویت خدا تعالی و تعداد انواع تعذیب از سلاسل و اغلال و حمیم و غساق و زقوم و انواع تنعیم از حور و قصور و انهار و مطاعم هنیه و ملابس ناعمه و زنان جمیله و صحبتهای دلکشای اهل جنت بایکدیگر پس این قصص را در سور مختلفه باجمال و تفصیل بحسب اقتضاء اسلوب آن سور متفرق گردانیده شد و کلیه مباحث احکام آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ملت حنیفیه مبعوث شدند پس لازم آمد که شرائع آن ملت را باقی گذارند و هیچ تغییری با مهات آن مسائل راه نیابد مگر تخصیص عموم و زیادت توقیتات و تحدیدات و مانند آن و خدا تعالی خواست که بدست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عرب را پاک کند و بدست عرب سائر اقالیم را پس لازم آمد که مادهٔ شریعت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر رسوم و عادات عرب باشد چون مجموع شرائع ملت حنیفیه و رسوم و عادات عرب را ملاحظه کنی و تشریع آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بمنزله اصلاح و تسویه آنست تامل نمائی هر حکمی را سببی دانسته باشی و هر امر و نهی را مصلحتی فهم کرده باشی و تفصیل این سخن درازست بالجمله در عبادات از طهارت و صلوٰة و صوم و زکوٰة و حج و ذکر فتوری عظیم راه یافته بود از جهت تساهل در اقامت آن و اختلاف مردم دران بسبب عدم معرفت بودن اکثر آن و دخول تحریفات اهل جاهلیت دران قرآن عظیم آنهمه بی نسقی را برانداخت و هموار و مسوی نمود و در تدبیر منزل رسوم ضاره و تعدیها و سرکشیها بسیار راه یافته بود و احکام سیاست مدنیه نیز مختل شده بود قرآن عظیم ضبط اصول آن و تحدید و توقیت آن فرمود ازین باب انواع کبائر و بسیاری از صغائر مذکور شد و مسائل صلوٰة بطریق اجمال مذکور کرده شد و لفظ اقامت صلوٰة گفته آمد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اذان و بنای مساجد و جماعت و اوقات همه تفصیل آن کردند و مسائل زکوٰة نیز باختصار فرموده شد

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تفصیل آن فرمودند وصوم در سورهٔ بقره وحج نیز ذکر کرده شده وجهاد
در سورهٔ بقره وانفال وجاهای متفرق وحدود در مائده ونور ومیراث در نساء ونکاح وطلاق در سورهٔ
بقره ونساء وطلاق وغیره آن چون ازین قسم که فائدهٔ آن عام است جمیع امت را گذشتی قسمی دیگر است
که سوال را که پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آورده باشند جواب فرمود یا در حادثه اهل ایمان
بذل نفس واموال نمودند ومنافقان خویشتن آرایی وامساک ورزیدند پس خدا تعالی مدح مومنان
ونکوهش وتهدید منافقان فرمود یا حادثه واقع شد از قبیل نصر بر اعدا وکف ضر ایشان خدا تعالی
منت بر مسلمانان نهاد وآن نعمتها را یاد ایشان داد یا حالتی پیش آمد که در آنجا تنبیهی وزجری یا تعریضی
وایمائی یا امری ونهیی در کار میشود خدا تعالی در آن باب نازل ساخت آنچه ازین قبیل است لابد ذکر
آن قصص بطریق اجمال مفسر را میباید کرد تعریضات بقصهٔ بدر در انفال واحد در آل عمران وخندق
در احزاب وحدیبیه در فتح وبنی نضیر در حشر کرده شده است وحث بر فتح مکه وغزوهٔ تبوک در براءت و
اشارت به حجة الوداع در مائده واشارهٔ بقصهٔ نکاح زینب در احزاب وتحریم سریه در سورهٔ تحریم وقصهٔ
افک در سورهٔ نور واستماع جن تلاوت آنحضرت را در سورهٔ جن واحقاف وقصهٔ مسجد ضرار در سورهٔ براءت
وقصهٔ اسرا در اول بنی اسرائیل کرده آمد واین قسم نیز بحقیقت از باب تذکیر بایام الله است لیکن چون
حل تعریضات او موقوف بر سماع قصه است از سائر اقسام او ممتاز کرده شد۔

باب دوم در بیان وجوه خفای معانی نظم قرآن به نسبت اذهان اهل زمان وازالهٔ آن

باوضح بیان باید دانست که قرآن بلغت عرب راست بغیر تفاوت نازل شد و
ایشان بسلیقه که داشتند فهم معنی منطوق آن می کردند کما قال وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ وَقَالَ قُرْآنًا
عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَقَالَ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مرضی شارع عدم خوض
بود در تاویل متشابه قرآن وتصویر حقائق صفات الهیه وتسمیه مبهم واستقصای قصص ومانند
آن ولهذا با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کم سوال میکردند وازین باب آنکه چیزی مرفوع
شد اما چون آن طبقه درگذشت وعجم مداخلت کردند وآن لغت اول متروک گشت ودر بعض
مواضع صعوبت فهم مراد حاصل شد واحتیاج بتفتیش لغت ونحو افتاد وسوال وجواب بمیان
آمد وکتب تفسیر تصنیف شد لازم آمد که اجمالا مواضع صعوبت را یاد کنیم وامثلهٔ آن را بیان نمائیم

تا عند الخوض بزیادت بیان حاجت نه افتد و بمبالغت در کشف آن مواضع اضطرار نشود پس عدم وصول بمراد لفظ گاهی بسبب استعمال لفظ غریب ست و علاج آن نقل معنی لفظ از صحابه و تابعین وسائر اہل معانی و گاہی بسبب ندانستن منسوخ از ناسخ و گاہی بسبب یاد نداشتن اسباب نزول و گاہی بسبب حذف مضاف یا موصوف یا غیر آن و گاہی با بدال چیزی بجای چیزے یا ابدال حرفی بجای حرفی یا اسمی بجای اسمی یا فعلی بجای فعلی یا جمع بجای مفرد و بالعکس یا اسلوب غیبت بجای خطاب و گاہی به تقدیم ماحقه التاخیر و بالعکس و گاہی بسبب انتشار ضمیر و تعدد مراد از لفظ واحد و گاہی بسبب تکرار و اطناب و گاہی بسبب اختصار و ایجاز و گاہی بسبب استعمال کنایه و تعریض و متشابه و مجاز عقلی یاران سعادتمند را باید که در مبدأ کلام به حقیقت این امور و بعض امثله آن مطلع شوند و در موضع تفصیل باشارتی و رمزی اکتفا نمایند۔

فصل اول در شرح غریب قرآن و بهترین شرح غریب آنست که اول از ترجمان القرآن عبدالله ابن عباس رض از طریق ابن ابی طلحه صحیح شده است و بخاری در صحیح خود غالباً بر همین طریق اعتماد کرده است و بعد از ان طریق ضحاک عن ابن عباس و جواب ابن عباس از سوالات نافع ابن الازرق و این هر سه طریق را سیوطی در اتقان ذکر کرده است بعد از ان شرح غریبی که بخاری از ائمه تفسیر نقل کرده است بعد از ان شرح غریبی که سائر مفسرین اصحاب و تابعین و تبع تابعین روایت کرده اند و مرا مناسب می نماید که در باب پنجم ازین رساله جمله صالحه از شرح غریب قرآن با شان نزول جمع کنم و انرا رساله مستقله سازم تا اگر کسی خواهد داخل این رساله سازد و اگر کسی خواهد جداگانه یادگیرد **وللناس فیما یعشقون مذاهب** درینجا می باید دانست که صحابه و تابعین گاهی تفسیر میکردند لفظ را بلازم معنی او و گاهی متاخران تعقب می کنند آن تفسیر قدیم را از جهت تتبع لغت و تفحص موارد استعمال و غرض درین رساله سرد آن تفسیرات سلف ست بعینها و تنقیح و نقد آن را موضعی ست بجز این موضع ع هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد۔

فصل دوم از مواضع صعبه در فن تفسیر که مباحث آن بسیار ست و اختلاف در آن بیشمار معرفت ناسخ و منسوخ ست و اقوای وجوه صعبه اختلاف اصطلاح متقدمین و متاخرین ست درین باب آنچه از استقرار کلام صحابه و تابعین معلوم میشود آنست که ایشان نسخ را استعمال میکردند بازاء معنی

لغوی که ازاله چیزی ست بچیزی نه بازای مصطلح اصولیان پس معنی نسخ نزدیک ایشان ازاله بعض اوصاف آیتی ست بآیت دیگر خواه انتهای مدت عمل باشد یا صرف کلام از معنی متبادر بغیر متبادر یا بیان اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص عامی یا بیان فارق درمیان منصوص وآنچه مقیس برانست ظاهرا یا ازاله عادت جاهلیت یا شریعت سابقه پس باب نسخ نزدیک ایشان باب واسع آمد وعقل را درانجا جولانی شد واختلاف را گنجایش ولهذا عدد آیات منسوخه بپانصد رسانیده اند واگر نیک بنگری فی غیر محصور ست اما آنچه باصطلاح متاخرین منسوخ ست عدد قلیل بیش نیست لاسیما بحسب توجیهی که ما اختیار کرده ایم شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب اتقان بعدازان که از بعض علما آنچه مذکور شد به بسط لائق تقریر نمود وآنچه برای متاخرین منسوخ ست بروفق شیخ ابن العربی محرر کرده قریب بست آیت شمرده فقیر را در اکثر آن بست نظر ست فلنورد کلامه مع التعقب فمن البقرة کُتِبَ عَلَيْكُمْ اِذَا حَضَرَ اَحَدَكُمُ الْمَوْتُ الاية منسوخة قيل باٰية المواريث وقيل بحديث لا وصية لوارث وقيل بالاجماع حكاه ابن العربي قلت بل هي منسوخة باٰية يوصيكم الله في اولادكم وحديث لا وصية مبيّن للنسخ قوله تعالى وعلى الذين يطيقونه فدية قيل منسوخة بقوله فمن شهد منكم الشهر فليصمه وقيل محكمة ولا مقدرة قلت عندي وجه اٰخر هو ان المعنى وعلى الذين يطيقون الطعام فدية هي طعام مسكين فاضمر قبل الذكر لانه متقدم رتبة وذكر الضمير لان المراد من الفدية هو الطعام والمراد منه صدقة الفطر عقب الله تعالى الامر بالصيام في هذه الاٰية بصدقة الفطر كما عقب الاٰية الثانية بتكبيرات العيد قوله تعالى احل لكم ليلة الصيام الرفث ناسخة لقوله كما كتب على الذين من قبلكم لان مقتضاه الموافقة فيما كان عليهم من تحريم الاكل والوطى بعد النوم ذكره ابن العربي وحكى قولا اٰخر انه نسخ لما كان بالسنة قلت معنى كما كتب التشبيه في نفس الوجوب فلا نسخ انما هو تغير لما كان عندهم قبل الشرع ولم نجد دليلا على ان النبي صلى الله عليه واٰله وسلم شرع لهم ذلك ولو سلم فانما كان ذلك بالسنة وقوله تعالى يسئلونك عن الشهر الحرام الاية منسوخ بقوله وقاتلوا المشركين كافة

الاية اخرجه ابن جرير عن عطاء بن ميسرة قلت هذه الآية لا تدل على تحريم القتال بل تدل على تجويزه وهي من قبيل تسليم العلة واظهار المانع فالمعنى ان القتال في الشهر الحرام كبير شديد ولكن الفتنة اشد منه فيجاز في مقابلتها وهذا التوجيه ظاهر من سياقها كما لا يخفى وقوله تعالى والذين يتوفون الى قوله متاعا الى الحول منسوخة باية اربعة اشهر وعشرا والوصية منسوخة بالميراث والسكنى باقية عند قوم منسوخة عند اخرين بحديث ولا سكنى قلت هي كما قال منسوخة عند جمهور المفسرين ويمكن ان يقال يستحب او يجوز للميت الوصية ولا يجب على المرأة ان تسكن في وصية وعليه ابن عباس وهذا التوجيه ظاهر من الآية وقوله تعالى وان تبدوا ما في انفسكم او تخفوه يحاسبكم به الله منسوخة بقوله لا يكلف الله نفسا الا وسعها قلت هو من باب تخصيص العام بينت الآية المتاخرة ان المراد ما في انفسكم من الاخلاص والنفاق لا من احاديث النفس التي لا اختيار فيها فان التكليف لا يكون الا في ما هو في وسع الانسان **ومن آل عمران** اتقوا الله حق تقاته قيل انه منسوخة بقوله فاتقوا الله ما استطعتم وقيل لا بل هو محكم وليس فيها آية يصح فيها دعوى النسخ غير هذه الآية قلت حق تقاته في الشرك والكفر وما يرجع الى الاعتقاد وما استطعتم في الاعمال من لم يستطع الوضوء يتيمم ومن لم يستطع القيام يصلي قاعدا وهذا التوجيه ظاهر من سياق الآية وهو قوله ولا تموتن الا وانتم مسلمون **ومن النساء** والذين عقدت ايمانكم فآتوهم نصيبهم منسوخة بقوله واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض قلت ظاهر الآية ان الميراث للمولى والبر والصلة لمولى الموالاة فلا نسخ وقوله تعالى واذا حضر القسمة الآية قيل منسوخة وقيل لا ولكن تهاون الناس في العمل بها قلت قال ابن عباس هي محكمة والامر للاستحباب وهذا اظهر وقوله تعالى واللاتي ياتين الفاحشة الآية منسوخة باية النور قلت لا نسخ في ذلك بل هو ممتد الى الغاية فلما جاءت الغاية بين النبي صلى الله عليه وسلم ان السبيل الموعود كذا وكذا فلا نسخ **ومن المائدة** ولا الشهر الحرام منسوخة باباحة القتال فيه قلت لا نجد في القرآن ناسخا له ولا في السنة الصحيحة ولكن المعنى ان القتال المحرم يكون في الشهر الحرام اشد تغليظا كما قال النبي صلى الله عليه وسلم في الخطبة

دماءكم واموالكم حرام عليكم كحرمة يومكم هذا في شهركم هذا في بلدكم هذا وقوله تعالى فان جاؤك فاحكم بينهم او اعرض عنهم منسوخة بقوله وان احكم بينهم بما انزل الله قلت معناه ان اخترت الحكم فاحكم بما انزل الله ولا تتبع اهواءهم فالحاصل ان لنا ان نترك اهل الذمة ان يرجعوا القضاء الى زعمائهم فيحكموا بما عندهم ولنا ان نحكم بينهم بما انزل الله علينا وقوله تعالى او آخران من غيركم منسوخ بقوله واشهدوا ذوي عدل منكم قلت قال احمد بظاهر الآية ومعناها عند غيره او آخران من غير اقاربكم فيكونون من سائر المسلمين **ومن الانفال** ان يكن منكم عشرون صابرون الآية منسوخة بالآية بعدها قلت كما قال منسوخة **ومن البراءة** انفروا خفافا وثقالا منسوخة بآيات العذر وهو قوله ليس على الاعمى حرج الآية وقوله ليس على الضعفاء الآيتين قلت خفافا اي مع اقل ما يتأتى به الجهاد من مركوب وعبد للخدمة ونفقة يقنع بها وثقالا مع الخدم الكثير والمركب الكثير فلا نسخ او نقول ليس النسخ متعينا **ومن سورة النور** الزاني لا ينكح الا زانية الآية منسوخة بقوله وانكحوا الايامى منكم قلت قال احمد بظاهر الآية ومعناها عند غيره ان مرتكب الكبيرة ليس بكفو الا للزانية او لا يستحب اختيار الزانية وقوله تعالى وحرم ذلك اشارة الى الزنا والشرك فلا نسخ واما قوله فانكحوا الايامى فعام لا ينسخ الخاص وقوله تعالى ليستاذنكم الذين ملكت ايمانكم الآية قيل منسوخة وقيل لا لكن تهاون الناس في العمل بها قلت مذهب ابن عباس رضي الله عنهما انها ليست بمنسوخة وهذا اوجه ولي بالوجه بهاد **ومن الاحزاب** لا يحل لك النساء من بعد الآية منسوخة بقوله انا احللنا لك ازواجك اللاتي قلت يحتمل ان يكون الناسخ مقدما في التلاوة وهو الاظهر عندي **ومن المجادلة** اذا ناجيتم الرسول فقدموا الآية منسوخة بالآية بعدها قلت هذا كما قال **ومن الممتحنة** فآتوا الذين ذهبت ازواجهم مثل ما انفقوا قيل منسوخ بآية السيف وقيل بآية الغنيمة وقيل محكم قلت الاظهر محكم ولكن الحكم في المهاونة وعند قوة الكفار **ومن المزمل** قم الليل الا قليلا منسوخ بآخر السورة ثم نسخ الآخر بالصلوة الخمس قلت دعوى النسخ بالصلوة الخمس غير متجهة بل الحق ان اول السورة في تاكيد الندب الى قيام الليل وآخرها نسخ التاكيد الى مجرد الندب قال السيوطي موافقا لابن العربي فهذه احدى وعشرون آية منسوخة على خلاف في بعضها ولا يصح دعوى النسخ في غيرها والاصح في آية الاستئذان والقسمة والاحكام على النسخ فصارت تسعة عشر قلت

وعلی ما حررنا لا یتعین النسخ الا فی خمس آیات ودیگر از مواضع صعبه معرفت اسباب نزول ست و وجه صعوبت
دران باب نیز اختلاف متقدمین و متاخرین ست آنچه از استقراء کلام صحابه و تابعین معلوم میشود آنست که
نزلت فی کذا نه محض برای قصه که در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوده و سبب نزول آیت
گشته استعمال کنند بلکه گاهی یکی از ما صدق علیه آیه را که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوده است
یا بعد از آن حضرت ذکر کنند و گویند نزلت فی کذا و درینجا انطباق جمیع قیود لازم نیست بلکه اصل حکم می باید که
منطبق باشد پس بس و گاهی سوالی که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آورده باشند یا حادثه که دران ایام
نیک فرجام متحقق شده باشد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حکم آنرا از آیتی استنباط کرده باشند و آن
آیت را دران باب تلاوت نموده باشند تقریر نمایند و گویند نزلت فی کذا و گاهی درین صورت ها گویند
فانزل الله تعالی قوله کذا یا فنزلت گویند و گویا این اشارت بآن ست که استنباط آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم از ان آیت و القای آن آیت دران ساعت بخاطر مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز نوعی
از وحی و نفث فی الروع ست ازین جهت بعنوان گفت فانزلت و اگر کسی درینجا بتکرار نزول تعبیر کند نیز
می تواند شد و محدثین در ذیل آیات قرآن چیزهای بسیار تقریر می کنند که به حقیقت نه از قسم سبب نزول
باشد مثل استشهاد صحابه در مناظرات خود بآیت یا تمثل ایشان بآیت یا تلاوت آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم آیت را برای استشهاد کلام خود یا روایت حدیثی که موافق آیت باشد در اصل غرض یا تعیین
موضع نزول یا تعیین اسماء مذکورین بطریق ابهام یا طریق تلفظ کلمه قرآنیه یا فضل سور و آیات قرآن
یا صورت امتثال آنحضرت بامری از اوامر قرآن و این همه در حقیقت از اسباب نزول نیست و شرط
مفسر احاطه بآن نیست شرط مفسر معرفت دو چیز ست یکی قصصی که آیات تعریض بآن می کنند پس
فهم ایمای این آیات بغیر معرفت آن قصص میسر نمی شود و دیگر قصه که تخصیص عام یا مثل آن از وجوه
صرف از ظاهر می نماید پس فهم مقصد آیات بدون آن قصص میسر نشود و درینجا می باید دانست که قصص
انبیای سابقین در حدیث کم مذکور شده اند این قصص طویله عریضه که مفسرین تصدیع روایت آن
میکشند همه منقول از علمای اهل کتاب هست الا ما شاء الله تعالی در صحیح بخاری آمده مرفوعاً لا تصدقوا اهل
الکتاب ولا تکذبوهم و نیز باید دانست که صحابه و تابعین برای مذاهب مشرکین و یهود و عادات جاهلانه ایشان
قصص جزئیه ذکر می کردند تا آن عقاید و آن عادات روشن تر شود و می گفتند نزلت الآیة فی کذا و اراده

ایشان آن بود که درین قبیل نازل شد این باشد یا مانند آن و یا نزدیک باین و اظهار آن صورت نه مقصد خصوص آن صورت میکردند بلکه بنا بر آنکه تصویر صالح است آن امور کلیه را و لهذا بسیار ست که اقوال ایشان مختلف شود و هر یکی بجانبی کشد و فی الحقیقت مطلب یکی باشد ابو درداء رض همانا همین نکته اشارت کرده است آنجا که گفته کسی فقیه نمی شود تا آنکه یک آیه را بر محامل متعدده نه نهد و علی هذا اسلوب بسیار ست که در قرآن عظیم دو صورت مبین شود یکی صورت سعید و در آنجا بعض اوصاف سعادت بیان کرده شود و دیگر صورت شقی و در آنجا بعض اوصاف شقاوت اظهار نموده آید و غرض ازین بیان احکام آن اوصاف و اعمال باشد نه تعریض شخصی معین چنانکه فرمود (س ۲۶) ووصينا الانسان بوالديه احسانا حملته امه كرها ووضعته كرها بعد از ان دو صورت ذکر نمود صورت سعید و صورت شقی و مانند این دو آیت (س ۱۴) واذا قيل لهم ماذا انزل ربكم قالوا اساطير الاولين (س ۱۴) وقيل للذين اتقوا ماذا انزل ربكم قالوا خيرا و بر همین طور حمل باید کرد آیت ضرب الله مثلا قرية كانت آمنة مطمئنة و آیت (س ۹ ر ۱۳) هو الذى خلقكم من نفس واحدة وجعل منها زوجها ليسكن اليها فلما تغشها الاية + قد افلح المؤمنون الذين هم فى صلوتهم خاشعون + ولا تطع كل حلاف مهين و درین صورت لازم نیست که آن خصوصیات بعینها در شخصی یافته شود چنانکه در آیت كمثل حبة انبتت سبع سنابل فى كل سنبلة مائة حبة لازم نیست که حبه بدین صفت یافته شود و مقصود تصویر زیادت اجر ست لا غیر اگر صورتی موافق آن در اکثر خصوصیات یا کل آن یافته شود از قبیل لتروم مالم يلتزم خواهد بود و گاهی شبهه ظاهر الورود را دفع کرده شود یا سوالی قریب الفهم را جواب گفته آید بقصد ایضاح کلام سابق نه آنکه کسی در ان عصر سوال کرده باشد و شبهه بهم رسانیده بود بسیار ست که صحابه در تقریر آن مقام سوالی فرض کنند و مطلب را در صورت جواب و سوال تقریر نمایند و اگر به نظر تحقیق تفحص نمائیم آنهمه یک کلام ست متسق نزول بعضی بعد بعضی گنجایش ندارد یک جمله است منتظم فک قیود آن بر قاعده نباشد و گاهی صحابه ذکر تقدم و تاخر کنند و مراد ایشان تقدم و تاخر رتبی باشد چنانکه ابن عمر در آیت والذين يكنزون الذهب والفضة گفته است هذا قبل ان ينزل الزكوة فلما انزلت جعلها الله تعالى طهرا للاموال معلوم ست که سورۂ برات آخرین سورت ست و این آیت از قصص متاخره است و فرضیت زکوة پیش ازین سالها بود لیکن مراد ابن عمر تقدم اجمال است تنبیه از

تفصیل بالجملہ آنچه بشرط مفسر ست ازین انواع از دو نوع بیش نیست یکی قصص غزوات وغیر آن که در آیات ایما بخصوصیات آن قصص واقع میشود و تا آن قصص نداند بفهم حقیقت آن نرسد دیگر فوائد بعض قیود و سبب تشدد و در بعض مواضع که موقوف بر معرفت حال نزول باشد و این بحث اخیر بحقیقت فنی ست از فنون توجیه و معنی توجیه بیان وجه کلام ست و حاصل این کلمه آنست که گاهی در آیتی شبهه ظاهر مے آید از استبعاد آن صورت که مدلول آیت ست یا تناقض دو آیت باهم یا تصور ما صدق آیت بر ذهن بلند می مشکل میشود یا فائده قیدی بذهن او نمی نشیند چون مفسر حل این اشکال نماید آن حل را توجیه خوانند چنانکه در آیت یا اخت هارون سوال کردند که میان حضرت موسی و حضرت عیسی مدت بسیار بود پس هارون چگونه برادر مریم باشد گویا سائل در خاطر مضمر کرده بود که این هارون همان هارون برادر حضرت موسی ست پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جواب دادند که بنی اسرائیل تسمیه میکردند باسماء صالحین که پیش از ایشان گذشته بودند و چنانکه سوال میکردند که آدمی روز محشر بر روی خود چگونه مشی کند فرمودند ان الذی امشاه فی الدنیا علی رجلیه لقادر ان یمشیه علی وجهه و چنانکه از ابن عباس سوال کردند در یک آیت آمده لایتساءلون و در آیت دیگر واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون آمده وجه تطبیق چه باشد ایشان گفتند عدم تساؤل در روز حشر ست و تساؤل بعد دخول در جنت و از حضرت عائشه سوال کردند که سعی بین الصفا والمروة اگر واجب ست چرا لاجناح گفته شد ایشان جواب دادند که قومی ازان تجنب می کردند باین سبب لاجناح گفته شد و حضرت عمر از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوال کردند که قید ان خفتم چه معنی دارد فرمودند صدقة تصدق الله بها یعنی کرم او و صدقه مضایقه نمی کند همچنین خدا تعالی این قید برای مضایقه ذکر نفرموده ست قید اتفاقی ست و مثالهای توجیه بسیار ست و مقصود تنبیه ست بر معنی آن و ما را مناسب نماید که در باب پنجم آنچه بخاری و ترمذی و حاکم در تفسیرهای خود از باب نزول و توجیه مشکل ذکر کرده اند بسند درست تا صحابه یا تا حضرت پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم بطریق تنقیح و اختصار نقل کنیم برای دو فائده یکی آنکه حفظ این قدر آثار مفسر را ضروریست چنانکه شرح غریب قرآن قدری که ذکر کردیم ضروریست دیگر آنکه دانسته شود که اکثر اسباب نزول در فهم معانی آیات دخل ندارد واللهم الا شی قلیل از قصص مذکور میشود و درین تفاسیر ثلثه که اصح تفاسیر ست نزدیک محدثین و آنچه محمد بن اسحق کلبی و بنیاب افراط کرده اند و زیر

ہر آئینہ قصہ آوردہ اند نزدیک محدثین اکثر غیر صحیح ست و در اسناد آن نظر ست آنرا شرط تفسیر دانستن خطای بین ست و بر حفظ آن ندبیر کتاب الله را موقوف داشتن خطا خود را از کتاب الله فوت کردن ست

وما توفیقی الا بالله علیه توکلت وهو رب العرش العظیم ○

فصل در بقیہ مباحث این باب حذف بعضی اجزا یا ادوات کلام که اخفای آرد و همچنین ابدال چیزی از چیزی و تقدیم ما حقه التاخیر و تاخیر ما حقه التقدیم و استعمال متشابهات و تعریضات و کنایات خصوص تصویر معنی مراد بصورت محسوسه که لازم آن معنی باشد و عادة و استعاره مکنیه و مجاز عقلی ست پس این جا اختصار به بعضی امثلهٔ این اشیا مطلع سازیم تا بصیرتی حاصل شود اما حذف پس آن چند قسمت حذف مضاف و موصوف و متعلق و غیر آن (س ۲ ر ۹) ولکن البر من اٰمن ای بر من اٰمن (س ۱۵ ر ۶) واٰتینا ثمود الناقة مبصرة ای اٰیة مبصرة لانها مبصرة غیر عمیا (س ۱ ر ۱۱) واشربوا فی قلوبهم العجل ای حب العجل (س ۱۵ ر ۲۲) اقتلت نفسا زکیة بغیر نفس ای بغیر قتل نفس وفسادا ای بغیر فساد من فی السمٰوٰت والارض ای من فی السمٰوٰت ومن فی الارض لان شیئا واحدا هو فی السمٰوٰت والارض (س ۱۵ ر ۶) ضعف الحیٰوة وضعف الممات ای ضعف عذاب الحیٰوة وضعف عذاب الممات (س ۱۳ ر ۴) واسأل القریة ای اهل القریة (س ۱۳ ر ۷) بدلوا نعمت الله کفرا ای فعلوا مکان شکر نعمت الله کفرا (س ۱۵ ر ۱) یهدی للتی هی اقوم ای للخصلة التی هی اقوم (س ۲۲ ر ۲۲) بالتی هی احسن ای بالخصلة التی هی احسن (س ۱۷ ر ۴) سبقت لهم منا الحسنیٰ ای الکلمة الحسنیٰ والعدة الحسنیٰ (س ۱ ر ۱۲) علیٰ ملک سلیمان ای علیٰ عهد ملک سلیمان (س ۴ ر ۱۱) وعدنا علیٰ رسلک ای علیٰ السنة رسلک انا انزلناه فی لیلة القدر ای انزلنا القراٰن وان لم یسبق له ذکر (س ۲۳ ر ۱۲) حتیٰ توارت بالحجاب ای توارت الشمس (س ۳ ر ۱۱) وما یلقٰها ای خصلة الصبر (س ۶ ر ۱۳) وعبد الطاغوت فیمن قرأ بالنصب ای جعل منهم من عبد الطاغوت (س ۱۹ ر ۳) فجعله نسبا وصهرا ای جعل له نسبا وصهرا (س ۹ ر ۹) واختار موسیٰ قومه ای من قومه (س ۱۲ ر ۵) الا ان عادا کفروا ربهم ای کفروا نعمة ربهم او کفروا بربهم بنزع الخافض (س ۱۳ ر ۴) تفتؤا ای لا تفتؤ ومعناه لا تزال (س ۲۳ ر ۱۵) ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفیٰ ای یقولون ما نعبدهم (س ۹ ر ۹) ان الذین اتخذوا العجل ای الذین اتخذوا العجل الٰهًا (س ۲۳ ر ۶) تاتوننا عن الیمین ای وعن الشمال (س ۲ ر ۱۵)

فظلتم تفکهون انا لمغرمون ای تقولون انا لمغرمون (س ۲۵ ر ۲) لو نشاء لجعلنا منکم
ملائکة ای بدلا منکم (س ۲۵ ر ۱۰) کما اخرجک ربک ای امض باید دانست که حذف
جزاء للجزاء شرط یا مفعول فعل یا ابتدای جمله و مانند آن وقتیکه ما بعد دلالت میکند بر حذف آن در قرآن
مطرد است (س ۸ ر ۵) فلو شاء لهدیکم اجمعین ای لو شاء هدایتکم لهدیکم (س ۱۱ ر ۱۵)
الحق من ربکم ای هذا الحق من ربک (س ۲۷ ر ۱۷) لا یستوی منکم من انفق
من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا ای
لا یستوی من انفق من قبل الفتح ومن انفق من بعد الفتح فحذف الثانی لدلالة
قوله اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد (س ۲۳ ر ۲) واذا قیل
لهم اتقوا ما بین ایدیکم وما خلفکم لعلکم ترحمون وما تاتیهم من آیة
من آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین ای اذا قیل لهم اتقوا ما بین ایدیکم وما
خلفکم اعرضوا و نیز باید دانست که اصل در مثل واذ قال ربک للملئکة واذ قال موسی
آنست که اذ ظرف فعلی باشد لیکن این را نقل کردند بمعنی تهویل و تخویف پس مانند آن است که کسی
سامع را تامله را یا وقائع هائله را یاد میکند بغیر ترکیب جمله ولی وقوع در حیز اعراب بلکه مقصود ذکر آنهاست
تا صورت آن در ذهن مخاطب مرتسم شود و از آن حادثه خوفی بر ضمیر او مستولی گردد پس تحقیق آن عبث است
که در امثال این مواضع تفتیش عامل او ضروری نیست والله اعلم و نیز باید دانست که حذف جار از ان
مصدریه در کلام عرب مطرد است و معنی لان باشد یا بان وقت آن و نیز باید دانست که در مثل
ولو تری اذ الظالمون فی غمرات الموت ولو یری الذین ظلموا اذ یرون العذاب اصل آنست
که جواب شرط محذوف باشد اما این ترکیب را نقل کرده اند بمعنی تعجب پس حاجت تفتیش محذوف
نمانده است والله اعلم و اما ابدال تصریفیست کثیر الفنون گاهی باشد که فعلی را بجای فعلی ذکر نمایند برای اغراض
شتی که مستقصا در ذکر آن اغراض وظیفه این کتاب نیست (س ۱۷ ر ۱۳) هذا الذی یذکر آلهتکم ای یسب آلهتکم
اصل کلام آن بود که هذا الذی یسب لیکن ذکر سب مکروه داشتند و آن را بدل کردند بذکر و از این
قبیل است آنچه در عرف میگویند که بدشمنان فلان کس عارض شده است و میگویند که بندگان حضرت
در اینجا تشریف آورده اند یا بندگان جناب عالی این مقدمه را می دانند مراد آنست که جناب عالی آمده اند

وجا بمعانی ابن ام می دانند (س ۱۷، ر ۷) منا لا یصحبون ای منا لا ینصرون چه لن نصرت بلن اجتماع
وصحبت صورت می بندد و یصحبون بدل آن آورند (س ۹ ر ۱۳) ثقلت فی السموٰت والارض ای خفیت
لان الشئ اذا خفی علمه ثقل علی اهل السموت والارض (س ۴ ر ۱۳) فان طبن لکم عن
شئ منه نفسا - ای عفون لکم من شئ من طیبة من نفوسهن وگاہے اسمے بجای اسمے
(س ۱۹ ر ۵) فظلت اعناقهم لها خاضعین ؛ ای خاضعة فکانت من القانتین ای من القانتات
(س ۲۸ ر ۱۱) فما لهم من نصرین ای من ناصر (س ۲۹ ر ۶) فما منکم من احد عنه حاجزین ای من
حاجز - والعصر ان الانسان لفی خسر ای افراد بنی ادم افراد اللفظ لانه اسم جنس یا ایها
الانسان انك كادح الی ربك كدحا المعنی یا بنی ادم انکم افراد اللفظ لانه اسم جنس
وجملها الانسان یعنی افراد الناس ؛ کذبت قوم نوح المرسلین ؛ ای نوحا وحده ؛ انا
فتحنا لك (س ۲۶ ر ۹) انا القادرون ای انی لقادر (س ۲۳ ر ۴) ولکن الله یسلط رسله ؛ ای یسلط
محمدا صلی الله علیه وسلم (س ۴ ر ۹) الذین قال لهم الناس ؛ ای عروة الثقفی وحده (س ۱۰ ر ۱۶)
فاذاقها الله لباس الجوع ای طعم الجوع ابدال الطعم باللباس ایذانا بان الجوع له اثر
من النحول والذبول یعم البدن ویشمله کاللباس (س ۱ ر ۱۶) صبغة الله ای دین الله
ابدل بالصبغة ایذانا بانه کالصبغ یتلون به النفس ومشاکلة بقول النصاری فی
العمودیة ؛ وطور سینین ای طور سینا سلام علی الیاسین ای علی الیاس قلب الاسمان
للازدواج وگاہے حرفی بجاے حرفی دیگر آرند (س ۹ ر ۷) فلما تجلی ربه للجبل ای علی الجبل
کما تجلی فی المرة الاولی علی الشجرة هم لها سابقون ای الیها سابقون (س ۱۹ ر ۱۶) لا یخاف لدیّ
المرسلون الا من ظلم ؛ ای لکن من ظلم استیناف ؛ لاصلبنکم فی جذوع النخل ای علی
جذوع النخل (س ۲۷ ر ۴) ام لهم سلم یستمعون فیه ای یستمعون علیه ؛ السماء منفطر به
ای منفطر فیه مستکبرین به ای عنه (س ۲ ر ۹) اخذته العزة بالاثم ای حملته العزة علی الاثم
(س ۱۹ ر ۳) فاسئل به خبیرا ای فاسال عنه لا تاکلوا اموالهم الی اموالکم ای مع اموالکم الی
المرافق ای مع المرافق (س ۲۹ ر ۱۹) یشرب بها عباد الله ای یشرب منها (س ۷ ر ۱۷) وما قدروا الله حق
قدره اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شئ ای ان قالوا جمله بجای جمله ابراد کنند مثلا یک جمله دلالت میکند بر

حاصل مضمون جملۂ ثانیہ وسبب وجود آن لیس بدل کردہ می شود بآن جملہ (س۲ ر۱۲) وان تخالطوهم
فاخوانکم ای ان تخالطوهم لا باس بذلك لانهم اخوانكم وشان الاخ ان يخالط اخاه
(س ر۱۲) لمثوبة من عند الله خير ای لوجدوا ثوابا ومثوبة من عند الله خير (س۳ ر۱۳)
ان يسرق فقد سرق اخ له من قبل ای ان سرق فلا عجب لانه سرق اخ له من قبل (س ر۱۲) من كان
عدوا لجبريل فانه نزله على قلبك باذن الله ای من كان عدوا لجبريل فان الله عدو له فانه نزله
على قلبك باذنه فعدوه يستحق ان يعاديه الله تعالى فحذف فان الله عدو له بدليل الاية التالية وابدل
منه فانه نزله على قلبك وگاہی اصل کلام مقتضی تنکیر ست و در ان کلام بادخال لام واضافت تصرف
کنند ومعنی بر معان تنکیر اولی باشد (س۲۵ ر۱۳) وقيله يا رب ای رب قيل له يا رب فابدل بقيله لانه اخصر في
اللفظ حق اليقين ای حق يقين اضيف ليكون ايسر في اللفظ وگاہی سنن طبیعی کلام تذکیر ضمیر ست یا تانیث
آن یا افراد آن پس از سنن طبیعی برآرند و مذکر را مونث کنند و مونث را مذکر سازند و مفرد را جمع نمایند بسبب
میل معنے (س۷ ر۱۵) فلما راى الشمس بازغة قال هذا ربي هذا اكبر تا من القوم الظلمين (س۱ ر۲)
مثلهم كمثل الذی استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم وگاہی بجائی تثنیہ مفرد کنند
(س۱ ر۱۶) الا ان اغنهم الله ورسوله من فضله (س۱۲ ر۳) ان كنت على بينة من ربي
واتاني رحمة من عنده فعميت عليكم والاصل فعميتا فافرده لانهما كشئ واحد ومثله الله
ورسوله احق وگاہے مقتضای طبیعت کلام آنست کہ جزا را در صورت جزا آرند و شرط را در صورت شرط وجواب
قسم را در صورت جواب قسم پس در کلام تصرف کنند و آن جزء جملہ را جملہ مستقلہ مستانفہ سازند تا میل کنند بہ معنی
واقامت جزئی نمایند کہ دلالت دارد بران بوجہ من الوجوہ والنازعات غرقا والناشطات نشطا والسابحات
سبحا فالسابقات سبقا فالمدبرات امرا يوم ترجف الراجفة المعنی البعث والحشر حق يدل عليه يوم
ترجف والسماء ذات البروج واليوم الموعود وشاهد ومشهود قتل اصحاب الاخدود المعنی المجازاة على
الاعمال حق اذا السماء انشقت واذنت لربها وحقت واذا الارض مدت والقت ما فيها وتخلت و
اذنت لربها وحقت يا ايها الانسان انك كادح المعنی الحساب والجزاء كائن وگاہے قلب اسلوب کلام
کنند کہ اسلوب کلام مقتضی خطاب باشد غائب آرند (س۱۱ ر۸) حتى اذا كنتم في الفلك وجرين بهم بريح طيبة انشا
را بجای اخبار گیرند و اخبار را بجای انشا (س۲۹ ر۲) فامشوا في مناكبها ای لتمشوا ان كنتم مؤمنين ای

بما نکم یقتضی هذا ٭ من اجل ذلك كتبنا علی بنی اسرائیل المعنی علی قیاس حال ابن ادم کتبنا او
علی مثال حال ابن ادم فا یدل منه من اجل ذلك لان القیاس لا یکون الا بملاحظة العلة
فکان القیاس نوع من التعلیل ٭ ارایت در صل بمعنی استفهام از رویت ست و اینجا نقل کرده اند
تا تنبیهے باشد بر استماع کلام آینده چنانکه در عرف گویند ہیچ می بینی و ہیچ می شنوی ٭ تقدیم و تاخیر نیز صعوبت
فہم مراد بہم مے رساند چنانکہ در شعر مشہور لمثنیۃ شاہا سلبت فوادی ٭ بلا جرم اتیت به
سلاما و تعلق به بعید نیز صعوبت می آرد و آنچہ ازین قبیل باشد (س ۱۴ ر ۴) الا ال لوط انا لمنجوهم اجمعین
الا امرأته داخل علی الاستثناء فصعب فما یکذبك بعد بالدین متصل بقوله لقد خلقنا الانسان
فی احسن تقویم (س ۱۷ ر ۹) یدعوا لمن ضره اقرب من نفعه ای یدعو من ضره ٭ (س ۲
ر ۱۱) لتنوء بالعصبة اولی القوة ای لتنوء العصبة بها (س ۲۰ ر ۷) وامسحوا برؤسکم وارجلکم
ای اغسلوا ارجلکم (س ۱۶ ر ۱۷) ولولا کلمة سبقت من ربك لکان لزاما واجل مسمی ٭ ای
ولولا کلمة سبقت واجل مسمی لکان لزاما (س ر ۷) الا تفعلوه تکن فتنة ٭ متصل بقوله فعلیکم
النصر (س ۲۸ ر ۷) الا قول ابراهیم متصل بقوله کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم (س ۹
ر ۱۳) یسئلونك کانك حفی عنها ای یسئلونك عنها کانك حفی ٭ زیاده از سنن طبیعی نیز
تقسیم بیت گاہی بصفت باشد (س ۷ ر ۱۰) ولا طائر یطیر بجناحیه (س ۲۹ ر ۷) خلق الانسان هلوعا
اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا گاہے بتکرار (س ۸ ر ۷) للذین استضعفوا لمن
امن منهم و گاہے بعطف تفسیرے (س ۲۶ ر ۲) حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة
و گاہے بتکرار (س ۱۱ ر ۱۲) وما یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء ان یتبعون
الا الظن اصل الکلام وما یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء الا الظن (س ۱ ر ۱)
ولما جاءهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم وکانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا
فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به (س ۴ ر ۱۳) ولیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا
علیهم فلیتقوا الله (س ۲ ر ۸) یسئلونك عن الاهلة قل هی مواقیت للناس والحج ای هی مواقیت
للناس باعتبار ان الله شرع لهم التوقیت بها والحج باعتبار ان التوقیت بها حاصل للحج ولو قیل
هی مواقیت للناس فی حجهم کان اخصر ولکن اطنب (س ر ۷) لتنذر ام القری ومن حولها

وتنذر يوم الجمع اى تنذر ام القرى يوم الجمع (س ۲ ر ۳) وترى الجبال تحسبها جامدة اى ترى
الجبال جامدة ادخل الحسبان لان الرؤية تجی لمعان والمراد بها معنى الحسبان (س ۲ ر ۱۵) كان
الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وانزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس
فيما اختلفوا فيه وما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ما جاءتهم البينات بغيا بينهم فهدى
الله الذين امنوا لما اختلفوا فيه من الحق باذنه والله يهدى من يشاء الى صراط مستقيم
ادخل وما اختلف فيه الا الذين اوتوه فى تضاعيف الكلام المنتظم بعضه ببعض بيانا لضمير
اختلفوا وايذانا بان المراد من الاختلاف ههنا هو الاختلاف الواقع فى امة الدعوة بعد
نزول الكتاب بان امن بعض وكفر بعض وگاہے بر سر فاعل یا مفعول حرف جر زیادہ کنند و آنرا
بواسطہ حرف جر معمول فعل سازند بجہت توکید وصلت (س ۱ ر ۱) یوم یحیی هی (س ۶ ر ۱۱)
وقفينا على آثارهم بعيسى ابن مريم اى قفيناهم بعيسى بن مريم و دریں مقام نکتہ باید دانست
کہ واو در مواضع بسیار برائے توکید وصلت باشد نہ برائے عطف اذا وقعت الواقعة وكنتم
ازواجا ثلثة وفتحت ابوابها وليمحص الله وہمچنین فاء نیز زاید باشد قسطلانی در شرح کتاب الحج در باب
المعتمر اذا طاف طواف العمرة ثم خرج هل يجزيه من طواف الوداع گفتہ ويجوز توسط
العاطف بين الصفة والموصوف لتاكيد لصوقها بالموصوف نحو (س ۳ ر ۳) اذ يقول المنافقون
والذين فى قلوبهم مرض قال سيبويه هو مثل مررت بزيد وصاحبك اذا اردت
بصاحبك زيدا وقال الزمخشرى فى (س ۱۴ ر ۱) قوله تعالى وما اهلكنا من قرية ولها كتاب
معلوم جملة واقعة صفة لقرية والقياس ان لا يتوسط الواو بينهما كما فى قوله تعالى وما
اهلكنا من قرية الا لها منذرون وانما توسطت لتاكيد لصوق الصفة بالموصوف
كما يقال فى الحال جاءنى زيد عليه ثوب وجاءنى وعليه ثوب انتهى وگاہے بسبب
انتشار ضمیر و ارادہ دو معنی از یک کلمہ صعوبت فہم مراد بہم رسد (س ۲۵ ر ۱) وانهم ليصدونهم عن
السبيل ويحسبون انهم مهتدون یعنی ان الشياطين ليصدون الناس عن السبيل
ويحسب الناس انهم مهتدون وقال قرینہ فى موضع واحد المراد به الشيطان وفى الموضع
الآخر الملك (س ۲ ر ۱۰) يسئلونك ماذا ينفقون قل ما انفقتم من خير (س ۲ ر ۱۱) ويسئلونك

ماذا ینفقون قل العفو فاول معناه ای انفاق ینفقون وای نوع من الانفاق ینفقون
وهو صادق بالسوال عن المصرف لان الانفاق یصیر باعتبار المصارف انواعا والثانی
معناه ای مال ینفقون وازین قبیل ست آمدن لفظ جعل و شیٔ و مانند آن برای معانی بسیار گاهی
بمعنے خلق جعل الظلمات والنور وگاهی بمعنی اعتقد (س ۳) وجعلوا لله مما ذرا وشی
بجای فاعل آید و بجای مفعول به وگاهی مفعول مطلق وغیر آن (س ۲۷ ر ۴) ام خلقوا من غیر شیٔ ای
من غیر خالق (س ۱۵ ر ۲۱) فلا تسألنی عن شیٔ ای عن شیٔ مما یتوقف فیه من امرہ امر
و نباء و خطب وگاهی مجرد عنہ اراده کنند هو نبای عظیم ای قصة عجیبة و همچنین خیر و شر و آنچه بآن معنی آید
و در هر محل مختلف شود و ازین قبیل ست انتشار در آیات آیتی که مقام اصلی آن بعد ایراد قصه است
گاهی مبادرت کنند و آنرا قبل از تمام قصه ایراد نمایند یا ز عود کنند بقصه و آنرا تمام فرمایند وگاهی
در نزول متقدم باشد و در تلاوت متاخر باشد (س ۲ ر ۱) قد نری تقلب وجهک در نزول متقدم ست و سیقول السفهاء
متاخر و در تلاوت بالعکس وگاهی جواب را در میان قول کفار درج کنند (س ۳ ر ۱۶) ولا تؤمنوا
الا لمن تبع دینکم قل ان الهدی هدی الله ان یؤتی احد مثل ما اوتیتم
بالجمله این مباحث تفصیل بسیاری طلبد اما و در آنچه گفتیم کفایت ست خوانندهٔ سعادت مند چون
این امور را بخاطر مستحضر داشته باشد در اثنای خواندن باندک تاملی غرض سخن دریابد و غیر مذکور را بر مذکور
قیاس کند و از یک مثال بامثلهٔ دیگر انتقال نماید۔

فصل باید دانست که محکم آنست که دانندهٔ لغت ازان کلام بجز یک معنی ادراک نکند و اعتبار
دانستن عرب اولست نه موشگافان زمان ما را که موشگافی بیجا و آفتی ست عضال که محکم را متشابه
می سازد و معلوم را مجهول و متشابه آنست که محتمل دو معنی باشد بسبب احتمال رجوع ضمیر بدو مرجع چنانکه
شخصی گفت اما ان الامیر امرنی ان العن فلانا لعنه الله یا اشتراک کلمه در دو معنی
مانند لامستم در جماع ولمس بید یا احتمال عطف بر قریب و بعید مانند وامسحوا برؤسکم وارجلکم فی قراءة الکسر
و احتمال عطف و استیناف مانند لا یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم وکنایت آنست که حکمی
اثبات کنند و قصد نه ثبوت عین آن باشد بلکه قصد آنست که انتقال کند ذهن مخاطب بلازم آن
بلزوم عادی یا عقلی چنانکه از عظیم الرماد معنی کثرت ضیافت و از یداه مبسوطتان معنی سخاوت ادراک میشود

و تصویر معنی مراد بصورت محسوس ازہمین قبیل ست و آن مالی ست واسع در اشعار عرب و خطب ایشان
و قرآن عظیم و سنت پیغامبر ما صلی اللہ علیہ وسلم بآن مشحون ست و اجلب علیہم بخیلک و رجلک تشبیہ
داده شد بہ تبیس دزدان چون یاران خود را آواز دہد کہ اینسو حملہ کن و ازان سو در آ و جعلنا من بین ایدیہم
سدا و من خلفہم سدا و جعلنا فی اعناقہم اغلالا تشبیہ داده شد اعراض ایشانرا از تدبیر آیات
بکسی کہ او را مغلول کرده باشند یا بر ہر جہت او سدی بنا کرده باشند پس اصلا نمی تواند دید و اضمم الیک
جناحک من الرہب یعنے مجموع خاطر شو و پراگندگی نفس بگذار و نظر این باب در عرف آنست کہ
چون شجاعت کسی را تقریر کنند بہ شمشیر اشاره کنند کہ اینطرف میزند و آنطرف میزند و مقصود جز غلبہ او
بر اہل آفاق بہ صفت شجاعت نباشد گو در تمام عمر شمشیر بدست نگرفتہ باشد یا گویند فلان میگوید کہ در زمین
کسی را نمی بینم کہ با من مبارزت تواند کرد و یا گویند فلان خود چنین میکند و اشاره کنند یعنے کہ اہل مبارزت
در وقت غلبہ بر خصم میکنند گو کہ این شخص گاہی این کلمہ نگفتہ باشد و این کلمہ نگفتہ باشد و این فعل نکرده باشد
یا گویند فلان حلق مرا خفا کرده ہست و دست در گلوی من انداختہ لقمان را بر کشیده ہست و تعریض آنست
کہ حکم عام یا منکر گویند و مقصود تعریض حال شخص خاص باشد یا تنبیہ بر حال شخص معین و بعض خصوصیات
آن شخص در کلام در آید و مخاطب را بران شخص مطلع سازد و در مثل این موضع خواننده قرآن نگران خاطر
شود و محتاج آن قصہ گردد و حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون میخواستند کہ بر شخصی انکار کنند می فرمودند
ما بال اقوام یفعلون کذا و کذا چنانکہ و ما کان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضی اللہ و رسولہ
امرا الآیہ تعریض ست زینب و برادر او را و لا یاتل اولوا الفضل منکم والسعة تعریض بحضرت
ابوبکر صدیق و درین صورتہا تا آن قصہ ندانند بفہم مطلب نرسند و مجاز عقلی آنست کہ اسناد کنند فعلی را با آنچہ
فاعل آن نیست و مفعول بہ سازند چیزی را کہ مفعول بہ آن نیست بعلاقہ آن کہ میان
این ہر دو مشابہتی ہست و متکلم ادعای آن کرده ہست کہ داخل در افراد آنست و یکی از جنس آن مانند
آنکہ گویند بنی الامیر القصر حال آنکہ بانی معماران بودند یا مرا انبت الربیع البقل حال آنکہ منبت حضرت
حقست در موسم ربیع واللہ اعلم بالصواب +

باب سوم در بیان اسلوب بدیع قرآن را بروش متون مبوب و مفصل ساختہ نشده ہست تا ہر مطلبی
ازان در بابی یا در فصلی مذکور شود بلکہ قرآن را مانند مجموعہ مکتوبات فرض کن چنانکہ پادشاہان بر رعایای خود

بحسب اقتضای حال مثالی بنویسند و بعد زمانی مثال دیگر و علی هذا القیاس تا آنکه مثلها بسیار جمع شود
شخصی آن امثله را تدوین کند و مجموعه مرتب سازد همچنین ملک علی الاطلاق بر پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم برای
هدایت بندگان بحسب اقتضای حال سوره بعد سوره نازل فرمود و در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
هر سورتی علیحده محفوظ و مضبوط بود اما سورتها را تدوین نفرموده بودند و در زمان حضرت ابوبکر و عمر رضی الله
عنهما همه سورتها را در یک مجلد بترتیب خاص جمع نمودند و این مجموع به مصحف مسمی شد و در میان صحابه
سورتها را به چهار قسم منقسم ساخته بودند یکی سبع طوال سور اند و دیگر مئین که هر یکی صد آیت است یا اندکی
بیشتر و دیگر مثانی که از صد کم است و دیگر مفصل و در ترتیب مصحف دو سه سوره که از اعداد مثانی است
در مئین داخل نموده شد بملاحظه مناسبت سیاق آن با سیاق مئین و علی هذا القیاس در بعض اقسام
دیگر تصرفی رفته است حضرت عثمان رض مصاحفی چند از آن مصحف انتساخ فرموده بآفاق فرستادند تا
از آن مصاحف استفاده نمایند و به ترتیبی دیگر میل نه کنند چون اسلوب سور با سلوب مثالهای پادشاهان
مناسبت تمام داشت در ابتدا و انتهی طریقه مکاتیب رعایت نموده شد چنانکه بعض مکاتیب بحمد خدا
تعالی شروع می کنند و بعض را به بیان غرض املاء آن و بعض را به بیان نام مرسل و مرسل الیه و بعض
رقعها و شقها می باشند بغیر عنوان و بعض مکاتیب مطول می باشند و بعض مختصر همچنان خدایتعالی بعض
سور را بحمد و تسبیح شروع نموده و بعض را به بیان غرض املا نموده چنانکه فرمود ذلك الكتاب لا ريب فيه
هدى للمتقين سورة انزلناها و فرضناها و این قسم بدان ماند هذا ما صالح فلان و
فلان وهذا ما اوصى به فلان و آنحضرت صلی الله علیه وسلم در واقعه حدیبیه نوشته بودند هذا ما قاضى عليه محمد
بعضے را بذکر مرسل و مرسل الیه چنانکه فرمود تنزيل من الله العزيز الحكيم كتاب احكمت
آياته ثم فصلت من لدن حكيم خبير و این قسم بدان ماند که نویسند حکم حضرت خلافت صادر شد یا نویسند
سکنه فلان شهر را از حضرت خلافت اعلام آنکه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نوشته بودند من محمد رسول الله
الى هرقل عظيم الروم و بعضے را بروش رقعها و شقها بغیر عنوان چنانکه فرمود اذا جاءك المنافقون
قد سمع الله قول التي تجادلك في زوجها يا ايها النبي لم تحرم و چون اشهر اسالیب عرب قصاید
بوده است که مبدا قصاید تشبیب بذکر مواضع عجیبه و وقایع هایله رسم قدیم ایشان بود این اسلوب را
در بعضے سور اختیار فرمود چنانچه فرمود والصافات صفا فالزاجرات زجرا والذاريات ذروا فالحاملات

و قوله اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و چنانکه او آخر مکاتیب بجوامع کلم و نوادر
وصایا و تاکید بر احکام سابقه و تهدید کسی که مخالفت آن کند ختم می کردند همان اسلوب خدا تعالی اواخر سور
را بجوامع کلم و منابع حکم و تاکید بلیغ و تهدید عظیم ختم فرموده و گاهی شروع کرده می شود و در اثنای سوره کلام بلیغ
عظیم الفائده بدیع الاسلوب را بنوعی از حمد و تسبیح یا بنوعی از بیان نعم و امتنان چنانکه شروع فرموده بیان تباین
مراتب خالق و مخلوق (رسول ربه) بقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی آللّٰهُ خَیْرٌ اَمَّا یُشْرِکُوْنَ
بعد از ان در پنج آیه این مدعا بابلغ وجوه و ابدع اسالیب بیان فرموده چنانکه شروع فرمود مخاصمه بنی
اسرائیل را در اثنای سوره بقره به یٰبنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی بهمین کلمه ختم
فرموده پس ابتدای مخاصمه باین کلام و انتهای مخاصمه برین محلی دارد عظیم از بلاغت و همچنین شروع فرموده
مخاصمه اهل کتابین در آل عمران بآیه ان الدین عند الله الاسلام تا تصویر محل نزاع باشد
و توارد قیل و قال بر آن مدعا واقع شود والله اعلم بحقیقة الحال۔

فصل دوم در اکثر سور سنت الله جاری شده است به تقسیم سور بآیات چنانکه قصائد را با بیات منقسم میکنند
غایة الامر آنکه در میان آیات و ابیات فرقی نهاده شده است و آیات و ابیات هر دو منشا یکه برای
التذاذ نفس متکلم و سامع انشا کرده می شود الا آنکه ابیات مقید اند به عروضی و قافیه که خلیل تدوین آن
کرده است و شعرا آنرا از وی یاد گرفته اند و بنای آیات بر وزنی و قافیه ایست اجمالی که اشبه است با امر طبیعی
نه بر افاعیل و تفاعیل عروضیان و قوافی معینه ایشان که امریست وضعی اصطلاحی و تنقیح امری مشترک
که در ابیات و آیات واقع است و نشاید بازاء آن امر عام اطلاق می نمائیم باز ضبط اموری که در آیات
التزام آنها واقع شده است و آن بمنزله فصل است تفصیل می طلبد والله ولی التوفیق تفصیل این
اجمال آنکه فطرة سلیمه در قصائد موزونه مقفاة و اراجیز (جمع ارجوزه) و امثال آن لطفی ادراک میکند و حلاوتی ذوق مینماید
چون سبب ادراک آن لطف تامل می کنیم باید که در دو کلامی (جمع جزء) که بعض اجزای او با بعض موافقت دارد و نفس
مخاطب التذاذی داده است و انتظار مثل آن بخشیده بعد از ان چون بیت دیگر همان توافق اجزا بر نفس مخاطب
واقع شد و امر منتظر بوجود آمد لذت هم بالا شد و چون هر دو بیت در قافیه اشتراک دارند لذت آن سه چندان گشت
پس التذاذ با بیات بسبب این سر فطرت قدیمه آدمیان است و همه امزجه سلیمه از اهل اقالیم معتدله بران
متفق اند بعد از ان در توافق اجزا در هیئت و در شروط قافیه مشترکه در ابیات مذاهب مختلفه و رسوم

متنبا بینه واقع شد عرب قانونی دارند که خلیل ایضاح آن کرده و هنود رسمی دارند که سلیقه ایشان با آن
حاکم است و همچنین اهل هر زمان وضعی اختیار کرده اند و راه سلوک نموده اند چون ازین همه رسوم و مذاهب
مختلفه امر جامع انتزاع کنیم و سر مشترک تامل نمائیم موافقت تخمینی باشد لا غیر مثلا عرب بجای مستفعلن
مفاعلن و مفتعلن می آرند و بجای فاعلاتن فعلاتن و فاعلاتن بر قاعده می شمارند و موافقت ضرب
بیت با ضرب بیت دیگر و عروض بیت با عروض بیت دیگر هم می دارند و در حشو زحافات بسیار
تجویز می کنند بخلاف شعرای فارس که زحافات پیش ایشان مستهجن است و همچنین شعرای عرب اگر
در یک بیت قافیه قبور را باشد و در بیت دیگر منیر حسن انگارند بر خلاف شعرای عجم و همچنین شعرای
عرب حاصل و داخل و نازل را از یک قسم گیرند بخلاف شعرای عجم و همچنین وقوع یک کلمه در مصراعین
بوجهی که نصف آن از مصراعی باشد و نصف از مصراعی پیش عرب صحیح بود نه پیش عجم بالجمله امر مشترک
موافقت تخمینی است نه موافقت حقیقی و هنود اوزان اشعار خود را بر عدد حروف نهاده اند بغیر ملاحظه
حرکات و سکنات و آن نیز لذت دهنده است و بعضی اهل بدو را شنیده ایم که در تغریدات خود که
بجهت التذاذ می کنند کلامی متوافی با هم متوافق تخمینی یا ردیفی که کلمه باشد یا زیاده تر از کلمه اعتبار کرده اند و
مثل قصائد آن را انشاد می کنند و از آن لذتی بر می گیرند و هر قومی را صنعتی خاص است و نظم خود با
و علی هذا القیاس اتفاق امم در التذاذ بلحون و نغمات واقع است و اختلاف ایشان در رسوم تغرید و قواعد
مستحق است یونانیان اوزانی استنباط کرده اند و آنها را بمقامات مسمی ساخته اند و از مقامات آوازات
و شعبات برآورده اند فنی شد بتفصیل برای خود درست ساخته و اهل هند شش راگ تفطن نموده و
از آن راگها راگنیها تفریع کرده اند و اهل بدو را دیدیم که ازین هر دو اصطلاح دست باز داشته
بحسب سلیقه خود تالیفی و ایقاعی را تفطن نموده اوزانی چند بغیر ضبط کلیات و حصر جزئیات هنگامه آرا
اند چون بعد ازین ملاحظه با حدیس را حکم کنیم امر مشترک بجز موافقت تخمینی بدست نمی آید همچنین عقل را کار
بهمان منتزع اینها است و بالتفصیل قوافی مردفه موصله و ذوق سلیم را دستی با همان حلاوت بحث است
با بحر طویل و مدید حضرت خلاق چون خواست که با این مشت خاک هم زبان شود نظر بر همان حسن اجمالی
انداخت نه بر قوالب مخصوصه نزد قومی دون قوم و مالک الملک چون اراده فرمود که بروش آدمیان
سخن گوید همان اصل بسیط را ضبط فرمود نه این قوانین متغیره به تغیر ادوار و اطوار تمسک به قوانین

مصطلح ناشی از عجز جبلت و بدست آوردن حسن اجمالی بغیر توسط آن قواعد بوجهی که در اغوار و انجاد
بیان از دست نرود و در هر تشبیب و فراز سخن ضایع نشود معجز و مفخم پس از جریان حق سبحانه در آن سنن
انتزاع صلحی میکنیم و انتقال بقاعده می نمائیم و آن قاعده آنست که در اکثر سور امتداد صوت را معتبر
داشته شد بحر طویل و مدید و مانند آن و در فواصل انقطاع نفس را بمده و آنچه مده بران قرار گیرد معتبر داشت
نه قواعد فن قوافی را این کلمه نیز بسلی می طلبد اند که گوش را حواله آن باید کرد آمد و رفت نفس نامی
گلو جبلت انسان ست و هر چند درازی و کوتاهی نفس مقدور بشر ست اما چون آنرا بر طبع خودش
بگذارند لابد امتدادی می داشته باشد پس در اول برآمدن نفس نشاطی بهم میرسد و آهسته آهسته
آن نشاط متلاشی میگردد و در آخر منقطع میشود و احتیاج اعادهٔ نفس تازه پیش می آید و این امتداد امری
هست محدود بحد مبهم و مقدر بمقدار منتشر که نقصان دو سه کلمه بلکه نقصان قدر ثلث و ربع از ان
متجاوز نمی سازد و زیادت دو سه کلمه بلکه قدر ثلث و ربع از ان حد بیرون نمی کشد اختلاف عدد اوتاد و
اسباب را گنجایش میدهد و تقدم بعض ارکان بر بعض وسعت می نماید پس این امتداد نفس را
وزنی ساخته شد و آنرا بر سه قسم تقسیم نموده آمد طویل و متوسط و قصیر اما طویل مانند سورهٔ نسا اما متوسط
پس مانند سوره اعراف و انعام و اما قصیر پس مانند سورهٔ شعرا و سوره دخان و تمامی نفس مده
معتمد بر حرفی قافیه هست مستبع که طبع آنرا ذوق میکند و از اعادهٔ آن چند کرت متلذذ می شود گو
آن مده یک جا الف باشد و یک جا واو و یا یا و آن حرف آخر گو یک جا یا باشد و یک جا میم و یا
قاف پس یعلمون و مومنین و مستقیم متوافق اند و خروج و مریج و بخید و نار و فواق و عجاب همه بر قاعده
و هم چنین لحوق الف در آخر کلام قافیه ایست مستبع که اعاده آن لذتی می دهد گو حرفی مختلف باشد یکجا گویند
کریما و دیگر جا حدیثا و سوم جا گویند بصیرا و درین صورت گر التزام موافقت روی بکار آید از قبیل
التزام مالا یلتزم خواهد بود چنانکه در اوائل سورهٔ مریم و سوره فرقان واقع شده و همچنین توافق آیات
بر یک حرف مثل میم در سوره قتال و نون در سورهٔ رحمان لذتی میدهد و همچنین اعاده یک جمله بعد
یک طائفه لذت دهنده است چنانچه در سوره شعرا و سوره قمر و سوره رحمن و سوره مرسلات
واقع شده و گاهی بجهت تطریه ذهن سامع و اشعار بلطافت آن کلام مختلف کرده میشود فواصل آخر
سوره را از اول سوره مثل ادّا و هدّا و در آخر سوره مریم و مثل سلاما و کراما در آخر فرقان و طین و ساجدین

ونظرون در آخر سوره صاد حالانکه اوائل این سورتہا مبنی بر فاصلہ دیگر بوده است کما لا یخفی پس در اکثر سور این
وزن وقافیه که تعبیر ازان رفت مهم داشته آمد اگر در آخر آیه لفظی که صلاحیت داشته باشد قافیه شود فبها
والا وصل کرده آید بجمله که بیان الاء الله باشد یا تنبیهی باشد مخاطب را چنانکه گویند و هو الحکیم الخبیر
وکان الله علیما حکیما وکان الله بما تعملون خبیرا لعلکم تتقون ان فی ذلک لآیات لاولی
الالباب ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون ودر بعض مواضع اطنابی در مثل این موضع
بکار رفته است مثلا واسئل به خبیرا وگاهی تقدیم وتاخیر استعمال کرده اند وگاهی قلب وزیاده مثل الیاسین
وطور سینین در الیاس وطور سینا در محل آمده اینجا باید دانست که انسجام کلام وسهولت آن بر لسان بسبب
آنکه مثل سائر است یا ذکر آن در آیت مکرر آمده است کلام طویل را با کلام قصیر موزون میسازد وگاهی فقره
اولی را کمتر از فقره های ثانیه آرند وآن عذوبت کلام فائده دهد خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها
سبعون ذراعا فاسلکوه گویا در مثل این کلام متکلم اضمار می کند در نفس که فقره اولی با ثانیه مجموعا در یک
پله است وثالثه وحدها در یک پله وهمچنین گاهی آیت ذات قوائم ثلث باشد یوم تبیض وجوه وتسود
وجوه فاما الذین اسودت وجوههم الآیة واما الذین ابیضت وجوههم الآیة وعامه اول را با ثانی جمع
کرده آیت طولانی شمارند وگاهی در یک آیت دو فاصله می آرند چنانکه در بیت هم چنین می باشد کالزهر
فی ترف والبدر فی شرف والبحر فی کرم والدهر فی همم وگاهی یک آیت را درازتر از دیگر آیات
آرند وسر درینجا آنست که چون حسن کلام را که ناشی از تقارب وزن و وجدان امر منتظر که قافیه است در یک پله
نهد وحسن کلام را که ناشی از سهولت ادا وموافقت طبع کلام وعدم لحوق تغییر در انست در پله دیگر نهند فطرت
سلیمه جانب معنی را راجح دانند پس یک انتظار را مهمل گذاشته می شود و در انتظار ثانی ایفای حق کرده می آید
وآنکه گفتیم در صدر مبحث که در اکثر سور سنة الله برین جاری شده به جهت آنست که در بعض سور رعایت
این قسم وزن وقافیه بظهور نیامده است پس یک طائفه بر طور خطب خطیبان وامثال نکته فهمان واقع شده
سم النساء که حضرت عائشه رضی الله عنها روایت کرده است شنیده باشی وقوافی آنرا دانسته باشی و در بعض سور
بر طور نامهای عرب بدون رعایت چیزی واقع شده مثل محاوره بعض ناس با بعض الا آنکه ختم هر کلامے
به چیزی که مبنی اختتام باشد کرده آمده و همانا سر درینجا آنست که اصل لغت عرب وقف است در موضعے
که نفس منتهی شود ونشاط کلام متلاشی گردد ومستحسن در محل وقف انتها نفس بر مده است ازین جهت

صورت آیات پیدا شده است این ست آنچه این فقیر را فتح شده است والله اعلم اگر پرسند که مطالب فنون
خمسه چرا در قرآن عظیم مکرر گفته شد چرا بر یک موضع اکتفا نرفت گوئیم آنچه خواهیم که سامع را افاده نمائیم دو
قسم میباشد یکی آنکه مقصود آنجا مجرد تعلیم مالا یعلم بود و بس مخاطب حکمی را نمی دانست و ذهن او ادراک
آن نکرده بود باستماع این کلام آن مجهول معلوم شود و آن نادانسته دانسته گردد و دیگر آنکه مقصود استحضار
صورت آن علم در مدرکه او باشد تا ازان لذت فراوان گیرد و قوای قلبیه و ادراکیه در آن علم فانی شوند و
رنگ این علم بر همه قوی غالب آید چنانکه معنی شعر بیتا که ما آنرا دانسته ایم مکرر می گوئیم و هر بار لذتی می یابیم
و بنای این لذت تکرار آن دوست میداریم و قرآن عظیم به نسبت هر یکی از مطالب فنون خمسه هر دو
قسم افاده اراده فرمود تعلیم مالا یعلم به نسبت جاهل و رنگین ساختن نفوس بآن علوم به سبب تکرار به نسبت
عالم اللهم الا اکثر مباحث احکام که تکرار دران حاصل نشد زیرا که افاده دوم آنجا مطلوب نشود و لهذا در شریعت
به تکرار تلاوت امر فرمودند بمجرد فهم اکتفا نمودند اما فرق نهاده اند که در اکثر احوال تکرار آن مسائل
بعبارت تازه و اسلوب جدید اختیار فرموده اند تا اوقع باشد در نفوس والذ باشد در اذهان اگر تکرار
بیک لفظ کنند چیزی باشد که وظیفه آن را تکرار می نمایند و در صورت اختلاف تعبیرات و تغایر
اسالیب ذهن خوض کند و خاطر بکلی دران فرو رود و اگر پرسند که در سورتهای قرآن این مطالب را چرا
منتشر فرمودند و رعایت ترتیب نکردند چرا نشد که نخست آلاء الله را ذکر فرمایند و استیفای حق آن نمایند
بعد ازان شروع کنند در ایام الله و اتمام آن کنند بعد ازان مخاصمه کفار نمایند گوئیم اگرچه قدرت الهیه
شامل همه ممکنات ست اما حاکم درین ابواب حکمت ست و حکمت موافقت مبعوث الیهم ست در
لسان و در اسلوب بیان و اشاره باین معنی رفته است در آیه لقالوا أأعجمي وعربي و تا نزول قرآن در میان
عرب هیچ کتابی نبود نه کتاب الهی و نه مؤلف بشر و ترتیبی که حالا مصنفین اختراع نموده اند عرب آنرا
نمی دانستند اگر این را باور نکنی قصائد شعراء مخضرمین را تامل کن و رسائل آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و مکاتیب حضرت عمر را بخوان تا این معنی روشن شود پس اگر خلاف طور ایشان گفته شود بحیرت
در مانند و چیزی نا آشنا بگوش ایشان رسد و فهم ایشان را مشوش سازد و نیز مقصود نه مجرد افاده است
بلکه افاده مع الاستحضار والتکرار و این معنی در غیر مرتب اقوی و اتم ست اگر ترا پرسند وزنی و قافیه که
نزدیک شعرا معتبر ست ازین وزن و قافیه لذیذ تر ست آنرا چرا اختیار نکردند گوئیم لذیذ تر بودن مختلف

هست باختلاف اقوام واذهان وعلی التسلیم ابداع طوری از وزن وقافیه بر زبان حضرت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم که امی بودند آیت ظاهر ست بر نبوت حضرت ایشان واگر بر وزن وقافیه شعر قرآن نازل
میشد کفار گمان میکردند که همان شعر بیست که در عرب مشهور و معروف ست واز ان حساب بر نمی گرفتند
چنانکه بلغا از اهل نظم ونثر چون میخواهند که مزیت ورجحان خود بر معاصرین بروش اشهاد اثبات کنند صنایع
تازه استنباط می نمایند وگویند کسی هست که باینطور غزل گوید ونامه نویسد واگر بر طور قدیم انشا کنند
براعت جز بمحققین واضح نشود واگر پرسند که اعجاز قرآن بچه وجه ست گوئیم محقق پیش ما آنست که بوجوه
بسیار ست از انجمله اسلوب بدیع زیرا که عرب را میادین چند بود که در آنها جواد بلاغت را جولان
میدادند وگوی مسابقت از اقران میربودند قصائد خطب ورسائل ومحاوره واسلوبی که غیر این
چهار وضع باشد نمی دانستند وبر ابداع آن قادر نبودند پس ابداع اسلوبی که غیر اسالیب ایشان
بر زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم که امی بودند عین اعجاز باشد واز انجمله اخبار از قصص واحکام ملل سابقه بوجهی
که مصدق کتب سابقه باشد بغیر تعلم واز انجمله اخبار باحوال آینده پس هر وقتی که چیزی از ان
بر طبق اخبار بوجود آمد اعجاز تازه بظهور رسید واز انجمله درجه علیا از بلاغت که مقدور بشر نباشد وچون
ما بعد عرب اول آمده ایم بکنه آن نمی توانیم رسید لیکن اینقدر می دانیم که استعمال کلمات وترکیبات عذبه
جذله بالطاف وعدم تکلف قدری که در قرآن می یابیم در هیچ قصیده از قصائد متقدمین ومتاخرین نمی یابیم
واین امری ذوقی که مهره از شعر آنرا بخوبی میتوانند دانست وعوام آن ذائقه ندارند ونیز می دانیم که در
انواع تذکیر ومخاصمه هر جا معانی را لباس دیگر پوشانیده می شود بر اسلوب سوره که طرفگی دارد و دست
تطاول از دامن آن کوتاه است واگر کسی این را نمی فهمد باید که در ایراد قصص انبیا که در سوره اعراف وهود
وشعرا واقع شود تامل کند باز همه قصص را در صافات بیند وباز همان قصص را در ذاریات تا فرق
ظاهر شود وهمچنین ذکر تعذیب عصاة وتنعیم مطیعین در هر مقام برنگی دیگر ادا کرده میشود ومخاصمه اهل نار
بایکدیگر بصورتی علیحده در هر مقام جلوه داده میشود والکلام فی هذا یطول ونیز می دانیم که رعایت مقتضی
مقام که فن معانی تفصیل اوست واستعارات وکنایات که فن بیان کافل اوست با وجود رعایت
حال مخاطبین که امیین بودند ناآشنا ازین صناعات بهتر از انچه در فن قرآن عظیم ست متصور نمیشود
زیرا که مطلوب درینجا آنست که در مخاطبات معروفه که همه کس بآن آشنا اند نکته عام فهم خاص پسند داخل کرده شود

و این معنی کالجمع بین النقیضین ست شعر ز فرق تا قدمش هر کجا که می نگرم — کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست
و ازان جمله وجهی ست که خبر بشنید ببرین و از اسرار شرائع را فهم آن میسر نیست و آن آنست که این علوم خمسه
نفس ایشان دلیل بودن قرآن نازل من الله بجهت هدایت بنی آدم چنانکه عالم طب چون در قانون نظر
میکند و در و در رفتن او در بیان اسباب و علامات امراض و وصف ادویه میکند هیچ شک نمی کند
در اینکه مولف آن کامل ست در صناعت طب همچنین چون عالم اسرار شرائع می داند که در تهذیب نفوس
کدام کدام چیز بافراد انسان میتوان القا نمود بعد ازان در فنون خمسه تامل میکند بشتاب در می یابد که این فنون
در معانی خود بوجهی واقع اند که ازان بهتر صورت نه بندد بیت

آفتاب آمد دلیل آفتاب — گر دلیلت باید ازوی رو متاب

باب چهارم در بیان فنون تفسیر و حل اختلاف واقع در تفسیر صحابه و تابعین

باید دانست که مفسرین فرقهای مختلف اند جماعت روایت آثار مناسبه بآیات قصد کرده اند خواه حدیث
مرفوع باشد یا موقوف یا قول تابعی یا خبر اسرائیلی و این روش محدثان ست و فرقهٔ تاویل آیات صفات
و اسما پیش گرفته اند پس آنچه موافق مذهب تنزیه نیافتند آنرا از ظاهر صرف نمودند و تعلق مخالفان را
به بعض آیات رد کرده اند و این طریقه متکلمان ست و قومی استنباط احکام فقهیه و ترجیح بعض مجتهدات
بر بعض و جواب تمسک مخالف ایراد میکنند و این روش فقهای اصولیان ست و جمعی نحو و لغت
قرآن را ایضاح مینمایند و شواهد کلام عرب در هر باب بوفور تمام ایراد می کنند و این وضع نحات لغویان ست
و گروهی نکات معانی و بیان را بر هر چه تمام تر بیان نمایند و درین باب داد سخن میدهند و این آئین ادباست
و بعض قرائت قرآن را که از استادان ماثورست روایت میکنند و هیچ دقیقه درین باب فرو گذاشت
نمی نمایند و این صنعت قراست و برخی نکات متعلقه بعلم سلوک یا علم حقائق بادنی مناسبت بیان میکنند
و این روش صوفیان ست بالجمله میدان واسع ست و قصد هر یکی تفهیم معانی قرآن متعلق شده است
و هر کسی در فنی خوض نموده است و بقدر قوت فصاحت و فهم خود سخن گفته است و مذهب اصحاب خود را
منظور نظر داشته است ازین جهت فن تفسیر وسعتی پیدا کرد که به تقریر در نیاید و کتب بسیار پدید آمد
که بشمار محصور نشوند و جمعی جمع همه قصد کردند گاهی بتازی و گاهی بفارسی سخن گفتند و در اختصار و اطناب
متفرق شدند و دامان علم را کشاده تر ساختند و این فقیر را بحمد الله و توفیقه در هر یک ازین فنون

مناسبتی حاصل شده است و در اکثر اصول آن در جمله صالحه از فروع آن بدست آمده ست و نوعی از استقلال
و تحقیق در هر بابی بوجهی که شبهه باجتهاد فی المذاهب باشد صورت بسته است و دو وسه فن دیگر از فنون
تفسیر از دریای فیض آلهی بخاطر ریخته است اگر راست پرسی من شاگرد بیواسطهٔ قرآن عظیم چنانکه اویسی روح
پرفتوح حضرت رسالتم صلی الله علیه وسلم مانند آنکه مستفید بیواسطهٔ کعبه حسنی ام شبیه بآنکه اثر پذیر بیواسطه
صلوة عظمی ام ولوان لی فی کل منبت شعرة لسانا ؛ لما استوفیت واجب حمده
درین رساله لازم دیده شد که دو سه حرف از هر فن نوشته شود۔

فصل در بیان آثار مرویه در کتب تفسیر اہل حدیث و آنچه بدان تعلق دارد و از جمله آثار مرویه که در کتب تفسیر
بیان سبب نزول باشد و سبب نزول دو قسم ست قسمی آنست که حادثه واقع شد که دران ایمان مومنان
و نفاق منافقان بروی امتحان آمد چنانکه در احد و احزاب اتفاق افتاد خدا تعالی مدح ایمان و نکوهش آن
نازل ساخت تا فیصل گردد میان دو فریق و درین میان تعریضات بسیار بخصوصیات این حادثه
بظهور میرسد پس واجب ست که بکلام مختصر آن حادثه را شرح داده آید تا سوق آن کلام برخوانند
روشن شود و قسمی آنست که معنی آیت بعموم خود تام ست بغیر احتیاج دانستن حادثه که سبب نزول شده
و حکم عموم لفظ راست نه خصوص سبب را قدمای مفسرین بقصد احاطه آثار مناسبه بآن آیت یا بقصد
بیان ماصدق آن عموم آن قصه را ذکر کردند این قسم را ذکر کردن ضرور نیست پیش این فقیر محقق شده است
که صحابه و تابعین بسیار بود که نزلت الآیة فی کذا و کذا میگفتند و غرض ایشان تصویر ماصدق آن آیت بود
و ذکر بعض حوادث که آیت آنرا بعموم خود شامل شده است خواه این قصه متقدم باشد یا متاخر اسرائیلی باشد
یا جاهلی یا اسلامی تمام قیود آیت را در گرفته شد یا بعض آنرا والله اعلم ازین تحقیق دانسته شد که اجتهاد را
درین قسم دخلی هست و قصص متعدده را آنجا گنجایش هست پس هر که این نکته مستحضر دارد حل مختلفات
سبب نزول بادنی عنایت میتوان نمود و از انجمله تفصیل قصه ست که باصل آن در نظم قرآن تعریضی رفته
باشد مفسران از اخبار بنی اسرائیل یا از علم سیر استقصای آن قصه کنند و بجمیع خصوصیات آنرا
ذکر نمایند و اینجا نیز تفصیل ست آنچه در آیت تعریض ظاهر بآن رفته است بوجهی که دانندهٔ لغت آنجا
استاده شود و تفحص آن نماید و ذکر آن عهدهٔ مفسر ست و آنچه خارج ست ازین باب مثل ذکر بقره
بنی اسرائیل که نر بود یا ماده یا بیان کلب اصحاب کهف که ابلق بود یا احمر تکلیف مالا یعنی ست و صحا

آنرا قبیح می دانستند و از قبیل تضییع اوقات می شمردند و اینجا نیز دو نکته باید بخاطر نگاه داشت یکی آنکه اصل در بیان
ایراد قصص مسموعه است بی تصرف عقل اما جمعی از قدماء مفسرین آن تعریض را بپیشوای خود سازند و در محلی
مناسب آن تعریض فرض کنند و آنرا در رنگ احتمال تقریر کنند متاخران در شبهه افتند و چون اسالیب تقریر
دران زمان منقح نشده بود تقریر علی سبیل الاحتمال بتقریر بالجزم بسیار است که مشتبه شود یکی را بجای دیگر
گیرند و این امر ما مجتهد فیه است نظر عقل را در اینجا گنجایش است و قیل و یقال را درین باب عنان کشاده
است هر که این نکته یاد گیرد در بسیاری از مواضع اختلاف مفسران حکم فیصل می توان کرد و در بسیاری از
مناظرات صحابه می توان دانست که قول نیست بلکه تفتیشی است علمی که بعض مجتهدان با بعضی در میان
می آرند و بهمین محمل این فقیر حمل میکند قول ابن عباس رض را در آیه فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ
لَا أَجِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَّا الْمَسْحَ لَكِنَّهُمْ أَبَوْا إِلَّا الْغَسْلَ پس آنچه فقیر میفهمد آنست که این ذهاب
بوجوب مسح نیست و جزم بمحمل آیت بر رکنیت مسح نیست آنچه پیش ابن عباس رض مقرر است همان غسل است لیکن
اینجا اشکالی را تقریر می نمایند و احتمالی را اظهار می کنند تا ببینند که علمای عصر درین تعارض چه نوع تطبیق
میدهند و کدام راه سلوک می نمایند بعض آنانکه حقیقت روزمره سلف مطلع نبودند این را قول ابن عباس
دانستند و مذهب او نهادند حاشا ثم حاشا نکته دوم آنکه نقل از بنی اسرائیل است که در دین ما
داخل شده بعد از آنکه لَا تُصَدِّقُوا أَهْلَ الْكِتَابِ وَلَا تُكَذِّبُوهُمْ قاعده مقرر است پس دو چیز لازم آمد یکی آنکه
تا تعریض قرآن را در سنت حضرت پیغمبر بیان یافته شود مرتکب نقل از اهل کتاب نباید شد مثلا چون محمل
آیت وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ در سنت نبویه یافته نمیشود و آن قصه
ترک انشاء الله بمؤاخذه برانست مرتکب ذکر قصه صخره مارد چرا باید شد دوم آنکه الضرورة تتقدر بقدر الضرورة
را در نظر داشته قدر اقتضاء تعریض سخن باید گفت تا بشهادة قرآن تصدیق کرده باشد و از زیادت بر آن
باید کشید درینجا نکته ایست بغایت لطیف آنرا نیز باید دانست که در قرآن عظیم گاهی حکایت کرده میشود
یک قصه را در جای باجمال و در جای بتفصیل چنانکه فرمود قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ بعد از ان فرمود
أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ
پس این مقوله همان مقوله مقدم است بنوعی از تفصیل پس تفسیر این اجمال بتوان دانست و از
اجمال به تفصیل میتوان پی برد مثلا در سورة مریم قصه حضرت عیسی علیه السلام اجمالا ذکر فرمود وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ

وَرَحْمَةً مِّنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا و در آل عمران مفصلا وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُم بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ
درین مقوله بشارت تفصیلی ست وآن مقوله بشارت اجمالی پس ازینجا عبد ضعیف استنباط کرد که معنی
آنست رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ مُخْبِرًا بِأَنِّي قَدْ جِئْتُكُم واین داخل ست در حیز بشارت نه متعلق بمحذوف
چنانکه سیوطی اشارت کرده ست حیث قال فلما بعثه الله قال إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُم بِأَنِّي قَدْ
جِئْتُكُم والله اعلم وازان جمله شرح غریب ست ومبنای آن بر تتبع لغت عرب ست تا تفطن بسیاق و
سباق آیت ودانستن مناسبت لفظ باجزای جمله که دران واقع شده ست پس درینجا نیز عقل را مدخل ست
و اختلاف را گنجایش زیرا که یک کلمه در لغت عرب برای معانی شتی آید وعقول در تتبع استعمالات عرب و
تفطن مناسبت بسابق ولاحق مختلف باشند ولهذا اقوال صحابه وتابعین رض درینباب مختلف شد وهر یکی راهی
سلوک کرد ومفسر منصف را دو بار شرح غریب بباید سنجید یکی در استعمالات عرب که کدام وجه اقوی وارجح ست
و دیگر در مناسبت سابق ولاحق که کدام وجه اولی و واقع ست بعد احکام مقدمات وتتبع موارد استعمال و
تفحص آثار فقیر درینباب استنباطهای تازه کرده ست که لطف آن پوشیده نخواهد بود الا بر بی انصافی غلیظ
الطبع مثلا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى را بمعنی تکافؤا قتلی یکی با دیگری در یک حکم شریک
بودن حمل نمودنا در فهم الْأُنثَىٰ بِالْأُنثَىٰ مؤنت نسخ نکشد ومرتکب توجیهاتی که بادنی التفات ازهم بپاشد
نگردد ومثلا يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ را بمعنی يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَشْهُرِ یعنی أَشْهُرِ الْحَجِّ فقال هِيَ مَوَاقِيتُ
لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ ومثلا هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن دِيَارِهِمْ
لِأَوَّلِ الْحَشْرِ أَيْ لِأَوَّلِ جَمْعِ الْجُنُودِ لقوله تعالى وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ
حَاشِرِينَ وقوله تعالى وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ واین با قصه بنی نضیر اوفق ست دربیان
منت اقوی وازانجمله بیان ناسخ ومنسوخ ست درینجا دو نکته باید دانست یکی آنکه صحابه وتابعین
نسخ را استعمال میکردند بغیر معنی که مصطلح اصولیانست وآن قریب ست بمعنی لغوی که ازاله ست
پس معنی نسخ نزدیک ایشان ازاله بعض اوصاف آیت متقدمه بآیت متاخره خواه انتهای مدت
عمل باشد یا صرف کلام از معنی متبادر بغیر معنی متبادر یا بیان منعم بودن قیدی یا تخصیص عامی یا بیان فارق
درمیان منصوص وآنچه مقیس برانست ظاهرا ومانند آن واین باب وسیع ست وعقل را درانجا
جولانی هست واختلاف را گنجایش ولهذا عدد آیات منسوخه را بپانصد رسانیده ودیگر آنکه نسخ بمعنی

اصطلاحی اصل در بیان آن معرفت تاریخ ست اما گاهی اجماع سلف صالح یا اتفاق علما را علامت نسخ
گردانند و بنسخ قائل شوند و بسیاری از فقهای مرتکب این امر شده اند و ممکن که ماصدق آیت
غیر ماصدق اجماع باشد بالجمله در آثاری که بحث از نسخ اند غموض بسیار ست و بغور رسیدن دشوار ست
و محدثان را بیرون ازین اقسام چیزهای دیگر ست که آنرا نیز ایراد می نمایند مثل مناظرهٔ صحابه در مسئله
و استشهاد باین آیت یا تمثیل ایشان بذکر این آیت یا تلاوت آن حضرت صلی الله علیه و
آله وسلم این آیت را بطریق استشهاد و روایت حدیثی که موافق این آیت باشد در اصل معنی و طریق
لفظ یا آنکه منقولی باشد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا صحابه

فصل در باقی لطائف این باب از انجمله استنباط احکام ست و این باب بغایت وسیع ست و عقل را
اطلاع بر مجادی و ایماآت و اقتضاءات میدان وسعت و اختلاف کلی حاصل ست و این فقیر حسب
استنباطات در ده قسم و ترتیب آن اقسام بخاطر ریخته اند و آن مقاله میزانی ست عظیم برای سنجیدن
بسیاری از احکام مستنبطه و از انجمله توجیه ست و توجیه فنی ست کثیر الشعب که شراح در شرح
متون بکار برند امتحان ذکای ایشان باشد و تباین مراتب بسبب آن بظهور آید صحابه با وجود
عدم تنقیح قوانین توجیه دران عصر در توجیه قرآن سخن گفته اند و اکثار آن کرده و حقیقت توجیه آنست که
اگر در کلام مصنف صعوبت فهم حاصل شود شارح توقف کند و آن صعوبت را حل نماید و چون اذهان
خوانندگان کتاب در یک مرتبه نباشند توجیه بنسبت مبتدیان دیگر ست و بنسبت منتهیان دیگر بسا
صعوبت فهم که منتهی را بخاطر رسد و محتاج حل آن گردد مبتدی غافل ازان باشد بلکه احاطه آن نتواند
و بسا کلام که بر ذهن مبتدی صعب باشد نه بر ذهن منتهی اما آنکه احاطه جوانب اذهان کرده ست بحال
جمهور خوانندگان فرود می آید و بحسب اذهان ایشان سخن میگوید پس در آیات مخاصمه عمده توجیه
تحریر مذاهب آن فرقست و تنقیح وجه الزام و در آیات احکام تصویر صورتهای مسئله و ذکر فوائد قیود
از احتراز و غیر آن و در آیات تذکیر بآلاء الله تصویر آن نعم و بیان مواضع جزئیه آن و در آیات تذکیر
بایام الله بیان ترتیب بعض قصه بر بعض و ایفای حق تعریضیکه در سر قصه بیا شد و در تذکیر بالموت و
ما بعده تصویر آن صورتها و تقریر آن حالتها و از فنون توجیه ست تقریب آنچه بعید از فهم باشد بسبب
عدم الفت بآن و قطع معارضه ست در میان دو دلیل یا در میان دو تعریض یا در میان معقول و منقول

و تفریق درمیان دو ملتبس و تطبیق درمیان دو مختلف و بیان صدق وعده که اشارت بآن رفته است
و بیان کیفیت عمل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بآنچه در قرآن عظیم مامور شدند بالجمله توجیه در تفسیر صحابه بسیار است و حق آن
مقام ادا کرده نمی شود تا آنکه وجه صعوبت مفصلاً بیان کرده شود و بعد ازان در حل صعوبت تفصیل
سخن گفته آید و بعد ازان آن اقوال را سنجیده شود و آنچه متکلمان غلو میکنند از تاویل متشابهات
بیان حقیقت صفات مذهب من نیست مذهب من مذهب مالک و ثوری و ابن مبارک و سائر قدما است
و آن امرار متشابهات است بر ظاهر آن و ترک خوض در تاویل آن و در احکام مستنبطه شروع کردن در
احکام مذهب خود نمودن و وضع دیگر را برانداختن و احتیال کردن برای دفع دلائل قرآنیه نزدیک
من صحیح نیست می ترسم که از قبیل تدارء بالقرآن باشد طالب مدلول آیات باید بود و مذهب خود مدلول
آیت باید گرفت گو هر که بآن رفته باشد موافق یا مخالف و لغت قرآن را از استعمالات عرب اول اخذ باید کرد و اعتماد کلی بر آثار
صحابه و تابعین باید نمود و در نحو قرآن خللی عجیب راه یافته است و آن آنست که جماعه مذهب سیبویه را
اختیار کرده اند و هرچه موافق آن نیست آنرا تاویل میکنند هرچه تاویل بعید باشد و این نزدیک من
صحیح نیست اتباع اقوی و اوفق بسیاق و سباق باید کرد مذهب سیبویه باشد یا مذهب فراء و در مثل
وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَوٰةَ وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ حضرت عثمان گفته اند ستقیمها العرب بالسنتها
و تحقیق این کلمه نزدیک فقیر آنست که مخالف روزمره مشهور نیز روزمره است و عرب اول را در اثنای
خطب محاورات بسیار واقع می شد که خلاف قاعده مشهوره بر زبان گذشتی و چون قرآن بلغت عرب
اول نازل شد اگر احیاناً یا بجای واو یا آمده باشد یا بجای تثنیه مفرد یا بجای مذکر مونث چه عجب پس آنچه
محقق است آنست که ترجمه وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَوٰةَ بمعنی مرفوع باید گفت والله اعلم و اما معانی
بیان علمی است حادث بعد انقراض صحابه و تابعین پس آنچه در عرف جمهور عرب مفهوم میشود علی
الراس والعین و آنچه امر مخفی است که بجز متعمقان آن فن ادراک نه کنند لانسلم که در قرآن مطلوب باشد
و اما اشارات صوفیه و اعتبارات ایشان بحقیقت از فن تفسیر نیست بلکه نزدیک استماع قرآن چیزی
بر دل سالک ظاهر میگردد و در میان نظم قرآن و حالتی که آن سالک دارد یا معرفتیکه او را حاصلست
متولد میشود چنانکه کسی قصه مجنون و لیلی شنود و معشوقه خود را یاد کند و معامله که درمیان وی و محبوب
وی میگذرد مستحضر سازد و درینجا فائده ایست اهم آنرا باید دانست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فن اعتبار را معتبر داشته اند

و دران راه سلوک فرموده اند تا سنت باشد علمای امت را و فتح طریقی باشد علوم موهوبهٔ ایشان را مانند آنکه آیهٔ فَاَمَّا مَنْ اَعْطٰى وَاتَّقٰى در مسئلهٔ قدر تمثیل خوانده‌اند اگرچه معنی منطوق آیه آنست که هر که این کارها کرده است او را راه جنت و نعیم نمائیم و هر که اضداد آن عمل آورده است او را راه دوزخ و تعذیب بکشائیم لیکن بطریق اعتبار توان دانست که هر کسی را برای حالتی آفریده‌اند و آن حالت بروی جاری میکنند مِنْ حَيْثُ يَدْرِي اَوْ لَا يَدْرِي پس باین اعتبار آیه را به مسئلهٔ قدر ربطی واقع شد و همچنین آیهٔ وَنَفْسٍ وَّمَا سَوّٰىهَا معنی منطوقش آنست که بر بر و اثم مطلع ساخت لیکن خلق صورت علمیه بر و اثم را بآن بر و اثم اجمالا در وقت نفخ روح مشابهتی هست پس باعتبار می توان باین آیه درین مسئله استشهاد کرد والله اعلم۔

فصل غریب قرآن که در احادیث آن را بمزید اهتمام و بیان فصل تخصیص کرده شد انواع است پس غریب در فن تذکیر بآلاء الله آیتی است که جامع باشد جملهٔ عظیمه را از صفات حق عز و جل مثل آیة الکرسی و سورهٔ اخلاص و آخر سورهٔ حشر و اول سورهٔ مومن و غریب فن تذکیر بایام الله آیتی است که قصهٔ قلیل الذکر دران آیه بیان کرده شود یا قصهٔ معلومه را بتفصیل هرچه تمامتر آورده شود یا قصهٔ عظیم الفائده را که محل اعتبارات بسیار است ذکر کرده شود لهذا آنحضرت ﷺ در قصهٔ حضرت موسی و حضرت خضر علیهما السلام فرمودند که آرزو کردم که موسی با خضر زیاده تر صبر کردی تا خدا تعالی تا قصهٔ آن ذکر فرمودی و غریب فن تذکیر بالموت و ما بعد آن آیتی است که جامع باشد احوال امت را مثلا و لهذا در حدیث آمده است که هر کرا خواهد که قیامت را گویا بچشم خود می بیند سورهٔ اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ بخواند و غریب فن احکام آیتی است که مشتمل باشد بر بیان حدود و تعیین وضعی خاص مانند تعیین صد تازیانه در حد زنا و تعیین سه حیض یا سه طهر در عدهٔ مطلقه و تعیین حصص مواریث و غریب فن مخاصمه آیتی است که دران سوق جواب بنهجی غریب واقع شود که قاطع شبه بابلغ وجوه باشد یا مقرون کرده شود ببیان حال این فریق به مثل واضح كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا و همچنین بیان شناعت عبادات اصنام و فرق در مرتبهٔ خالق و مخلوق و مالک و مملوک بامثلهٔ عجیبه بیان کرده شود و یا حبط اعمال اهل ریا و سمعه بابلغ وجوه بیان کرده آید و غرائب قرآن در ابواب مذکوره محصور نیست گاهی غرابت از جهت بلاغت کلام و انیق بودن اسلوب آن باشد مثل سورهٔ الرحمن و لهذا آنرا در حدیث عروس القرآن نامیده شد و گاهی غرابت از جهت تصویر صورت سعید و شقی باشد در حدیث آمده است لِكُلِّ آيَةٍ مِّنْهَا ظَهْرٌ وَّبَطْنٌ وَّلِكُلِّ حَدٍّ مُّطَّلَعٌ پس باید دانست که ظهر این علوم پنجگانه چیزی است که مدلول کلام و منطوق

آن باشد و بطن در تذکیر بآلاء الله تفکر ست در آلاء و مراقبهٔ حق ست و در تذکیر بایام الله معرفت مناط مدح
و ذم ثواب و عذاب ست ازان قصص و پند پذیر یافتن و در تذکیر بالجنة و النار ظهور خوف و رجا و آن امور
را رأی العین ساختن و در آیات احکام استنباط احکام خفیه بفحاوی و ایمارات و در محاجت فرق ضاله معرفت
اصل آن قبائح و لاحق ساختن مثل آن بآن و مطلع ظهر معرفت لسان عرب و آثار متعلقه بفن تفسیر و
مطلع بطن لطف ذهن و استقامت فهم با نور باطن و حالت سکینه ست والله اعلم

فصل از علوم وهبیه در علم تفسیر که بآن اشارت کردیم تاویل قصص انبیاست علیهم السلام و فقیر در
این فن رساله تالیف کرده ست مسماة بتاویل الاحادیث و مراد از تاویل آنست که هر قصه که واقع شد آنرا مبدء می باشد از استعداد
پیغامبر و قوم او از تدبیری که خدا تعالی در آن وقت خواسته ست و گویا بر همین معنے اشاره رفته است
در آیهٔ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ دیگر تنقیح علوم خمسه که منطوق قرآن عظیم همانست و استیفای از آثار در باب اول
رساله گذشت فلیرجع دیگر ترجمه بزبان فارسی بوجهی که مشابه عربی باشد در قدر کلام و در تخصیص و تعمیم و غیر آن
و آنرا فتح الرحمان فی ترجمة القرآن ثبت نمودیم هرچند در بعض مواضع بسبب خوف عدم فهم ناظران
بدون تفصیل آن شرط را ترک کرده باشیم دیگر علوم خواص قرآنست سابقه جماعه در خواص قرآن
نموده اند بدو وجه بوجهی که بدعا ماند و بوجهیکه بسحر ماند استغفر الله منه و این فقیر را بیرون از آنچه منقول است
بابی فتح نموده اند و یک بارگی اسماء حسنی و آیات عظمی و ادعیهٔ متبرکه را در کنار من نهاده اند که این
عطیهٔ ماست در تصریف اما هر آیتے و اسمی و دعای مشروط است بشروطی که در قاعده نمی گنجد بلکه قا
آن انتظار عالم غیب ست چنانکه حالت و استخاره میباشد تا از عالم غیب بکدام آیت و اسم اشارت
میرود و بیان آیت و اسم را بر طورے از اطوار مقرره نزدیک اهل فن تلاوت باید کرد و اینست آنچه
درین رساله قصد ایراد آن کرده بودیم الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً ۔

فصل یکی از علوم که برین واهم ضعیف نزول فرموده حل معنی مقطعات قرآنست و الاول
بر تمهید مقدمه ست باید دانست که حروف هجا که اصول کلمات عرب ست هر یکے را از انها معنے ست
بسیط که از غایت تازگی تعبیر ازان بغیر رمز اجمالی نمیتوان کرد از همین جاست که بسیاری از مواد متفق
یا متقارب می باشند در معنی مانند آنکه از کیا از اهل ادب ذکر کرده اند که هر کجا نون و فا جمع شده است
دلالت میکند بر معنی خروج بوجهے که از وجوه مانند نفر و نفث و نفخ نفح و نفق و نفد و نفذ و هر کجا فا و لام جمع

شده است دلالت میکند بر معنی شگافتن مثل فلق و فلج و فلذ و فلد و از همین جاست که اذکیا از اهل ادب فهمیده اند که عرب بسیار است که یک کلمه را بر وجوه بسیار نطق کنند به تبدیل حروف متقاربه مثل دق و دک و لج و لز بالجمله شواهد این معنی بسیار است و ما را اینجا مقصود تنبیهی است لاغیر و این همه لغت عرب است اگرچه عرب فصیح و تنقیح آن نرسند و نحاة نیز ادراک آن نکنند چنانکه مفهوم تعریف جنس و خواص تراکیب اگر از عرب فصیح بپرسی بر تنقیح حقیقت آن قادر نباشند هرچند استعمال اینها میکنند باز موشگافان کلام عرب نیز بر یک طبق نیستند بعضی الطف است و ذهن از بعض بسا مفهوم که جمعی آنرا تنقیح کردند دیگران به تنقیح آن نرسیدند و این علم نیز از لغت عرب است اما دست اکثر موشگافان از تنقیح آن مفهوم قاصر است پس حروف مقطعه اسمای سور اند بآن معنی که مجملاً دلالت میکنند برانچه مفصلاً در سوره مذکور میشود و شبیه بآنکه نام کتابی چیزی مقرر میکنند که حقیقت آن کتاب را پیش ذهن سامع واضح گرداند چنانکه بخاری کتاب خود را الجامع الصحیح المسند فی حدیث رسول الله نام کرده است پس معنی الم اینست غیب غیر متعین متعین شده به نسبت عالم شهادت که متدنس است زیرا که همزه و یا هر دو بمعنی غیب اند الا آنکه یا غیب این عالم است و همزه غیب عالم مجرد و لهذا در وقت استفهام اداء ام میگویند و در وقت عطف او زیرا که امر مستفهم عنه امر منتشر است و آن غیب است به نسبت متعین و همچنین متردد فیه غیب است و اول ام همزه زیاده کنند تا دلالت کند بر آنکه صورتی بخاطر او بسته است که تفصیلش فلان ماده باشد و در ضمائر ها را اختیار کرده اند زیرا که غیب این عالم است و متعین را فی الجمله اجمالی حاصل شده و لام بمعنی تعیین لهذا در وقت تعریف لام زیاده می کنند و میم چون هر دو شفت بآن مجتمع میشود دلالت میکند بر هیولی متدنس که حقائق شتی دران مجتمع شدند و مقید گشتند و از فضای مجرد بحبس تقیید و تحیز افتادند پس الم کنایت از فیض مجرد است که بعالم تحیز در آمده بحسب عادات و علوم ایشان متعین شدند و قسوة قلب ایشان را بتذکیر مقابله کرد و اقوال فاسده و اعمال کاسده را بمحاجه و تحدید بر دوام مصادمه نمود و تمام سوره شرح و بیان آنست و المر مثل الم است الا آنکه را بر تردد دلالت میکند یعنی غیبی که متعین شد بتدنس و باز مره دیگر بتدنس در آمد و متعین شد و میم باز نیز همچنین و این کنایه است از علوم مصادمه بقبا عقبهاے بنی آدم مصادمه بعد مصادمه و آن صادق است بقصص انبیا و مقالات ایشان مرة بعد اخری

عبارت ست از حرکت ارتفاع از عالم دنس
و به سوال و جواب مکرر و طا و صا و هر دو عبارت ست از حرکت ارتفاع از عالم دنس
متعالی الا آنکه طا دلالت می کند بر عظم و نجاست یا تلوث و تدنس آن متحرک و صا دبصفا و لطا
و تبیین دلالت می کند بر سریان و متلاشی شدن و پراگنده گشتن در همه آفاق پس طه مقامات
انبیاست که آثار متوجه شدن ایشان ست بعالم اعلی که صورت غیبی پیدا گردد و درین عا
بیان اجمالی و مذکور شدن در کتب و مانند آن و طسم مقامات انبیاست که آثار حرکات
ایشان ست که ساری در عالم متدنس و پراگنده گشت در آفاق و حا همان هاست که
گفته شد الا آنکه چون شعشعانی و ظهوری و تمیزی داشته باشد او را بحا تعبیر کنند پس معنی حم اجمالیه
نورانی و تشعشع که در پیوست بخصائص عالم متدنس از عقائد باطله و اعمال فاسده و این
ست از رد اقوال ایشان و ظهور حق در شبهات و مناظرات و عادات ایشان و عین دلال
میکند بر ظهور شعشعانیه و متعین شدن و قاف مثل میم دلالت میکند برین عالم لیکن از جهت قو
و شدت و میم از جهت اجتماع صور در روے و تراکم آن پس عسق حق تشعشعت ساری
در عالم دنس و نون عبارت ست از نوریکه در ظلمت ساری و پراگنده شود مانند حالتیکه در
صبح صادق یا نزدیک غروب شمس میشود و یا همچنان مگر آنکه در یا نورانیست کمتر فهمیده میشد
نسبت نون و تعیین کمتر به نسبت ها پس یس کنایه از معانیست که منتشر شود در عالم
هیئتی که پیدا شد نزدیک توجه انبیا به پروردگار خویش جبلة و کسبا و ق قوتی و شدتی و کراهی که درین
متعین شد چنانکه کسی گوید مرمی قصد من این هیئت ست که درین عالم پیدا شده از جهت
مصادمه و ک مثل قاف ست الا آنکه معنی قوت کمتر از قاف فهمیده میشود پس معنی کهیعص
عالم متدنس ظلمانی ست که در و متعین شد بعض علوم الهیه تشعشعه و تشعشعه نزدیک رجوع به پروردگار
اعلی بالجمله معنی این کلمات را بطریق ذوق فهمانیدند و آن معانی اجمالیه بجز این کلمات که تجرید در آمده تقریر
مقدور نیست هر چند این کلمات وافی بکنه آن نیستند بلکه متباین اند من وجه دون وجه

وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ